

اشغالگران "آزادی بخش" و نقشه های بعد از اشغال عراق

در صفحه ۳

آغاز زوال آمریکا

نوشته امانوئل والرشتاین

برگردان: شیدا نبوی

در صفحه ۱۲

رهبر آمریکایی عراق کیست؟

ترجمه و اقتباس: مهرنوش کیان

در صفحه ۱۵

عراق، اولین مستعمره قرن بیست و یکم



نعلش های مردان و زنان و کودکان بی دفاع پر کردند. دولت آمریکا و متحدانش همه قوانین بین المللی را زیر پا گذاشتند و با دور زدن سازمان ملل عملاً جهان را در برابر دوران جدیدی از بی قانونی ها قرار دادند. آن ها بعد از اشغال عراق هم رسماً اعلام داشتند که سازمان ملل می تواند فقط نقش انسانی داشته باشد تا آثار جنایات غیر ادامه در صفحه ۲

بالاخره عراق تحت اشغال ارتش آمریکا درآمد. اعتراضات بین المللی نتوانست جلوی حمله مدرن ترین زرادخانه جهان به یک کشور کوچک و گرسنه و درهم شکسته زیر بار تحریم های سازمان ملل را بگیرد. دیکتاتور بغداد سقوط کرد. تانک های صدام رفتند و جای آن ها را تانک های آمریکائی با گذشتن از

در بحث اتحاد، ائتلاف و همکاری بر واقعیات زمینی تکیه نمایم

رضا اکرمی در صفحه ۷

نقدی بر نظرات راه کارگر پیرامون اتحاد و ائتلاف

“فوروم گفتگوی دمکراتیک”

سرپوشی بر بن بست سیاست های ائتلافی راه کارگر!

احمد آزاد در صفحه ۹

بودجه دولت

بازیچه دست شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام

در صفحه ۶

بیانیه کمیته مرکزی سازمان
اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۷ جنگ آمریکا در عراق،
جنگ علیه تمامی
بشریت است

اطلاعیه

۱۹ حمله به مجاهدین خلق، در
بحبوحه جنگ عراق یک
اقدام غیر انسانی است.

اطلاعیه

۲۰ تصمیم در مورد آینده عراق
باید توسط مردم این کشور
صورت بگیرد

که بر این شهر ها ریخته می شوند، حتی قبل از جنگ، فقط حرص و ولع به غارتگری را در تعرض به عراق به نمایش نمی گذارد، حکایت از ناتوانی اقتصاد آمریکا در ادامه حیات خود، بدون این قبیل تجاوزات به منابع ثروت ملت های دیگر دارد.

انگلیس اراده می نمود به قیمت کشتار و غارت و ویرانی، بالاخره به تسخیر در می آمد و تحت نظر دولت انگلیس اداره می شد. درست به همین شیوه ای که هم اکنون بوش و شرکا در کاخ سفید در صدد پیاده کردن نقشه های خود در عراق هستند. در اوج این دوره آفتاب

عراق

اولین مستعمره قرن بیست و یکم

ادامه از صفحه ۱

انسانی آن ها را با سازماندهی کمک های انسانی بزداید و آمریکائی ها با خیال راحت منابع طبیعی آن را به حراج بگذارند.

دولت جرج بوش که به بهانه خطر سلاح های کشتار دسته جمعی صدام، حمله به عراق را سازمان داد و ادامه کار بازرسان سازمان ملل را منتفی ساخت، تاکنون نه فقط سلاح کشتار جمعی پیدانکرده است، از شروع به کار مجدد بازرسان سازمان ملل نیز جلوگیری کرده، اعلام نموده است که برای دست و پا کردن اسناد جعلی برای اثبات ادعاهایش تیم هزار نفره ای از کارشناسان آمریکائی را به عراق اعزام می کند. جرج بوش و شرکا دیگر کتمان نمی کنند که به هیچ قانونی جز قانون جنگل، حق تسلط قوی بر ضعیف، پایبند نیستند. هیچ قانونی جز قانون منافع خود را به رسمیت نمی شناسند و با اتکا به چنین حقانیت مسلم برای خود نیز هیچ مرزی در جنایت علیه ملت عراق قائل نیستند. برای "آزاد" نمودن عراق و "رهائی" مردم آن از "دیکتاتور" عراق را با بمب زیر و رو نموده اند. سیستم برق رسانی و آب رسانی را ویران ساخته اند. شهر ها را در تاریکی و بی آبی رها ساخته و آزادی و امنیت را برای غارتگران شهر های میلیونی عراق فراهم نموده اند، تا موزه ها و کتابخانه ها و بانک ها و انبارهای آذوقه و دفاتر وزارت خانه ها و مرکز اسناد کشور، همه را در پیش چشم فاتحان غارت کنند. البته به جز وزارت نفت، ارتش فاتح همه جای عراق را به دست غارتگران و باند های سازمانیافته سپرده است تا تاریخ دیرین یک ملت را از حافظه ها محو نمایند. استعمارگران جدید ملتی بدون تاریخ و بدون هویت و حافظه می خواهند. آن ها عراق را در صدام خلاصه کرده اند تا بعد از صدام بعنوان قهرمان رهائی از صدام جلوه گر شوند و جنایت بزرگ خود علیه ملت عراق را توجیه نمایند.

آمریکائی ها با اشغال عراق صفحه دیگری در تاریخ جهان گشوده اند، صفحه سیاهی که چندان جدید نیست، اما تقلا برای بازگشت دادن جهان کنونی به دوران سیاهی است که مشخصه آن اشغال کشورهای دیگر توسط قدرت های بزرگ اروپائی به نام "تمدن" و استعمار و به بندگی کشیدن آن ها بود. چند قرن پیش نیز قدرت توپخانه ها و ناوگان دولت های استعمارگر و در راس همه دولت انگلیس شکست ناپذیر جلوه می کرد. هر کشوری که ارتش اعلیحضرت پادشاه



جامعه بین المللی از قرن استعمار فاصله زیادی گرفته است و بازگشت دادن انسان ها به دوران های سپری شده، با توسل به پیشرفته ترین زرادخانه ها هم امکانپذیر نیست و تلاش آمریکا در ادامه این سیاست آزمندانه و تجاوزگرانه علیرغم پیروزی های آسان بمب های هدایت شونده بر دولت عصر حجر طالبان در افغانستان و دیکتاتوری پوسیده صدام در بغداد، به ویتنامی بمراتب شکننده تر در برابر اراده

تک تک مردم مناطق تحت اشغال آمریکا منتهی خواهد شد و غرور موفقیت های آسان در جنگ های آمریکا علیه ارتش های عقب مانده دیکتاتورهای جهان سومی، در شعله های خشم ضدیت با تجاوزات آمریکا در سراسر جهان به حقارتی ابدی تبدیل خواهد شد.

امامین جنگ علیه عراق کافی بود که همه افکار عمومی جهان و تمامی جنبش ها، احزاب، نهاد ها و شخصیت های مترقی جهان را علیه سیاست های تجاوزگرانه و نقشه های امپریالیستی آمریکا برانگیخته و متحد سازد و دول متحد آمریکا را از همراهی با این سیاست ها باز دارد. بشریت قرن ها با استعمار جنگیده و آن را به تاریخ سپرده است. بازسازی نقشه های استعماری در کاخ سفید آمریکا، نه نشاندهنده قدرت بوش و مردان جنگ و غارت او، بلکه عقب ماندگی و حقارت رهبران بزرگ ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان و بازگشت آن ها به شیوه های امپریالیستی کهن است.

جامعه بین المللی از قرن استعمار فاصله زیادی گرفته است و بازگشت دادن انسان ها به دوران های سپری شده، با توسل به پیشرفته ترین زرادخانه ها هم امکانپذیر نیست و تلاش آمریکا در ادامه این سیاست آزمندانه و تجاوزگرانه، علیرغم پیروزی های آسان بمب های هدایت شونده بر دولت عصر حجر طالبان در افغانستان و دیکتاتوری پوسیده صدام در بغداد، به ویتنامی بمراتب شکننده تر در برابر اراده تک تک مردم مناطق تحت اشغال آمریکا منتهی خواهد شد و غرور موفقیت های آسان در جنگ های آمریکا علیه ارتش های عقب مانده دیکتاتورهای جهان سومی، در شعله های خشم ضدیت با تجاوزات آمریکا در سراسر جهان به حقارتی ابدی تبدیل خواهد شد.

در مستعمرات انگلیس غروب نمی کرد. ایالات متحده هم جزو همین مستعمرات بود. اکنون جهان با دو واقعیت مواجه است. با تلاش برای تبدیل نمودن عراق به اولین مستعمره در آستانه هزاره سوم و برآمد آشکار دولت آمریکا با عنوان رسمی یک استعمارگر جدید. آن چه که به عراق مربوط می شود، اشغال عراق هنوز اول کار است. مردم عراق هنوز خاطره های مبارزه با استعمارگران انگلیس را در ذهن خود دارند. شروع اعتراضات علیه اشغال خارجی از همان روز های نخست نشان داد که این اشغال برخلاف تبلیغات بلندگوهای متعدد دولت اشغالگر با استقبال چندانی مواجه نبوده است. برعکس، از همان روز نخست در برابر آن مقاومت شکل گرفته است و شلیک سربازان آمریکائی به تظاهرات مردم علیه اشغال هم تغییری در این واقعیت نخواهد داد.

اما برآمد آمریکا به عنوان استعمارگر جدید بیش از آن که بیان قدرت باشد، بیانگر ناتوانی بزرگ ترین دولت جهان در ادامه حیات در چارچوب موازین پذیرفته شده بین المللی و تلاش برای حفظ موقعیت امروز خود با توسل به قدرت برتر نظامی و غارت کشور های ضعیف و فقیر جهان است. تعجیل آمریکائی ها در واگذاری بازسازی شهر ها و اداره بنادر عراق به شرکت های مختلف آمریکائی و چه بسا شرکت های تولید کننده بمب های مخربی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران



اشغالگران "آزادی بخش"

و

نقشه های بعد از اشغال عراق

اشغالگران "آزادی بخش" و "آزادی" در بغداد

تصور اولیه ای که طراحان جنگ تجاوزگرانه در عراق در اذهان می کاشتند، مثل همه کارتون های والت دیسنی رمانتیک و پر از امید و آرزو بود. سربازانی سوار بر تانک ها از مرزهای عراق عبور کرده به قلب بغداد می رسند و در تمام طول راه از طرف مردم گلباران شده و با لهله مورد استقبال قرار می گیرند. هم چون فاتحان افسانه ای بر در کاخ های مجلل سرزمین هزار و یک شب نزول اجلال نموده در مقابل قصر جمهوریت دالانی باز می کنند تا سر دسته "آزادگران" با اسکورت رو باز وارد قصر شده و در مقابل دوربین ها دست هایش را بالای سرش به هم گره زده به چپ و راست چرخانده، با غرور به همگان خنده زند. روزهایی که میلیون ها نفر در سراسر جهان علیه این جنگ به خیابان ها می رفتند و در سازمان ملل هیچ کس حاضر نبود مجوز جنگ در عراق را برای دولت آمریکا صادر کند، دستگاه عظیم تبلیغاتی دولت آمریکا از تلویزیون های خبری مهم تا روزنامه ها و مجلات پرتیراژ، همه این تصویر هالیوودی را شب و روز در مخ شنونده، بیننده و خواننده خود فرو می کردند که در جایی از جهان مردی در جزیره ای نشسته است که اسم او صدام و اسم آن جزیره عراق است و همه اهالی جزیره زندانیان او و علاوه بر این و از همه وحشتناک تر این که همین صدام خطری برای زنان و مردان آمریکائی است و از سلاح هائی برخوردار است که اگر از دستش گرفته نشوند، همین فرداست که تمام ایالات متحده را با خاک یکسان کند. طبیعی است آن ها که بوش را بخاطر "سوابق" درخشانش در انجام موفقیت آمیز اعدام بی ملاحظه افراد شرور در ایالت تگزاس بدون توجه

به هرگونه درخواستی از جمله از سوی پاپ، با رای خود در انتخابات ریاست جمهوری مورد تفقد قرار داده بودند، (هر چند تعداد این آراء کفاف نداد و از برادر بوش در فلوریدا تا گماشتگان پدر بوش در دیوان عالی کشور دست به دست هم دادند تا با باطل کردن آراء ایل گور، او را به ریاست جمهوری برسانند) طبیعی بود که آقای بوش و دارو دسته او را در انجام وظیفه مقدس پاک سازی جهان از وجود "شر" و از جمله در عراق از وجود صدام تشویق نمایند. سازمان ملل که هیچ، شراب فرانسه و آبجو آلمانی را هم به دلیل مخالفت شان با جهاد حضرت بوش علیه عوامل شر در عراق تحریم کنند.

حمله به عراق از سوئی در فضائی رمانتیک با شعار هائی در باره ایثارگری برای آزادی دیگران تدارک شد و از سوی دیگر با تبلیغات دروغ و بزرگ نمائی در مورد توان و قدرت صدام و ارتش او تلاش شد که سر جامعه بین المللی کلاه گذاشته شود و مجوز جنگ در عراق رسماً دریافت شود. همزمان البته، سازمان ملل تهدید شد که بدون مجوز هم حمله صورت خواهد گرفت و سازمان ملل چاره ای ندارد که تسلیم شود. مجوز

صادر نشد ولی جنگ شروع شد و قهرمانان "آزادی بخش" با بمب و تانک و توپ راهی بغداد شدند. از مرز که رد شدند، پا داخل خاک عراق گذاشتند، از هر کجا که گذشتند از رومانتیسم چیزی بر جای نماند، هر آن چه ماند جز ویرانی و کشتار نبود. نه گلی در کار بود و نه لهله ای. همه چیز در میان دود و آتش انفجار و خون و عفونت کشتار بود. خانه های ویران، بیمارستان های بدون دارو، آب و برق و غذا، شب های تاریک شهرهای میلیونی، غارت باندهای سازمان یافته و بلبشو در خیابان های تحت سیطره تانک های آمریکائی. مجسمه های صدام از میادین برداشته شدند و جای آن ها را تانک های آمریکائی گرفتند و سردسته نظامیان آمریکائی از کاخ صدام با رئیس جمهور بوش تماس گرفت. قبل از آن همه ساختمان های مهم بغداد طعمه آتش شدند. وزارت خانه هائی هم که از بمباران مصون مانده بودند، غارت شدند. موزه تاریخی و بی نظیر بغداد تاراج شد و بیش از ۱۷۰۰۰ اثر باستانی از تاریخ تمدن بشری در بین النهرین از تمدن آشور و بابل و سومری تا دوران اسلامی به یغما رفتند و کتابخانه ملی عراق از کتب نفیس خطی خالی شد و مابقی آن طعمه آتش گردید. عراق "آزاد" شد و دست آخر در شهر "آزاد" شده بغداد حکومت نظامی و منع رفت و آمد شبانه برقرار شد.

چه کسی بر عراق حکومت می کند؟

حکومت صدام از روز تسخیر بغداد توسط تفنگداران آمریکائی دیگر وجود خارجی ندارد. ولی هنوز رسماً حکومتی جایگزین آن نشده است. آمریکائی ها البته قبل از حمله، دولت خاص خود را برای عراق تشکیل داده اند و یک ژنرال بازنشسته، ژنرال گارنر را به ریاست دولت در بغداد منصوب نموده اند، که در راس ۲۳ وزیر آمریکائی دیگر باید به اداره عراق بپردازد و در کنار دولت خود یک دستگاه اداری عراقی هم ایجاد نماید که کاندیدای آمریکا برای این دستگاه هم مشخص شده است: احمد چلبی.

ولی دولت آمریکائی مورد تائید هیچ کس جز خود آمریکا نیست. دول مهم شورای امنیت سازمان ملل از جمله اتحادیه اروپا، برخلاف اختلافات اولیه در مورد جنگ در عراق در این مورد که سازمان ملل باید نقش اصلی را در عراق ایفا نماید، متفق القولند. اما رئیس جمهور آمریکا و دستگاه جنگی او در کاخ سفید هم چنان بر نقش جانبی سازمان ملل تاکید کرده و اعلام کرده اند: طبیعی است که آمریکا باید در عراق تصمیم بگیرد. سازمان ملل می تواند نقشی در کمک رسانی های انسانی ایفا نماید.

اما اکنون که دو هفته از حضور آمریکائی ها در بغداد می گذرد، هنوز اثری از حکومت آمریکا در کار نیست. فقط میادین نفتی و وزارت نفت از امتیاز حفاظت ویژه ارتش آمریکا برخوردارند و بقیه امور به دست حوادث سپرده شده است. امنیتی در کار نیست. هر کسی مجبور است



این حد از شرکت هم، برعکس انتظار آمریکا تأیید دولت آمریکائی نبود و حتی رد آن بود. نشست ناصریه که نخستین اجتماع اپوزیسیون عراقی پس از فروپاشی رژیم بغداد بود، با شرکت "زلمی خلیل زاد" نماینده رییس جمهوری آمریکا در امور گروه های اپوزیسیون عراقی در شهر ناصریه در جنوب عراق برگزار شد.

به گزارش ایرنا در بیانیه پایانی این نشست که شامل ۱۳ بند است تأکید شد که اجلاس ناصریه سرآغاز نشست های دیگر گروه های عراقی و تشکیل حکومت موقت در عراق است.



متن بیانیه پایانی نشست ناصریه به این شرح است:

- ۱ - عراق باید به صورت دموکراتیک اداره شود.
- ۲ - حکومت آینده عراق نباید بر مبنای هویت قومی بنیان گذاشته شود.
- ۳ - مبنای حکومت آینده عراق باید نظام دموکراتیک فدرالی باشد.
- ۴ - حاکمیت قانون در عراق ضروری است.
- ۵ - حکومت آینده عراق باید حقوق زنان را تأمین کند.
- ۶ - نشست ناصریه در مورد نقش مذهب در دولت و اجتماع گفت و گو خواهد کرد.
- ۷ - نشست ناصریه در مورد فراهم کردن زمینه انتخاب رهبران توسط مردم عراق و جلوگیری از تحمیل رهبران از خارج گفت و گو کرد.
- ۸ - خشونت در عراق باید متوقف شود و مردم عراق خود را برای ساختن کشوری صلح جو در داخل و خارج آماده کنند.
- ۹ - عراقی ها و هم پیمانان باید برای حل مشکلات به خصوص در زمینه امنیت و خدمات عمومی همکاری کنند.
- ۱۰ - حزب بعث باید منحل شده و آثار آن در تمام عراق زوده شود.
- ۱۱ - گفت و گو و تبادل نظر بین همه گروه های سیاسی برای ساختن کشوری آزاد ضروری است.
- ۱۲ - نشست ناصریه غارتگری و نابود کردن اسناد و مدارک را محکوم می کند.
- ۱۳ - شرکت کنندگان در نشست ناصریه در مورد برگزاری اجلاس دیگری طی ۱۰ روز آینده به توافق رسیدند.

آمریکا و همسایگان عراق

دولت بوش اعلام کرده است که عراق آخرین مرکز شر نیست. از همان فردای ۱۱ سپتامبر، ایران هم جزو محور شر در کنار عراق و کره شمالی بود. اخیراً البته سوریه هم به این محور افزوده شده است و آقای بوش کشف نموده است که سوریه هم سلاح کشتار جمعی دارد. با عراق همکاری کرده است و رهبران فراری عراق را به خاک کشورش راه داده است و به قول آقای رامسفلد با آمریکا همکاری نمی کند. البته در این میان نخست وزیر اسرائیل آقای شارون هم که رسالت کشتار جمعی فلسطینیان را بر عهده دارد، کشف نموده است که بشارالاسد خطرناک ترین مرد خاورمیانه است. خیلی ساده توپ ها و تانک های که تا دم مرز

خانه خودش را از دستبرد دیگران حفظ نماید. به اهالی بغداد دستور داده شده است که از شامگاه تا سپیده دم از خانه هایشان خارج نشوند. این حکم را لشکر یکم تفنگداران آمریکا صادر کرده است. معنی این حکم اگر هم صادر کنندگان اطلاعیه اعلام نکرده باشند، حکومت نظامی تمام عیار است.

در عراق اگرچه هنوز کسی به نام دولت حکومت نمی کند، ولی منطقی که آمریکا در تحمیل این جنگ به جهانیان به کار برد، به نحو احسن اعمال می شود و هر کسی که اسلحه ای در دست دارد، قادر به هر کاری هست. مثل تفنگداران آمریکائی که از کشتن مردم عادی، زنان و کودکان، تحت عنوان بی توجهی به فرمان ایست، یا خبرنگاران مزاحم تحت عنوان شلیک از هتل آن ها به طرف تانک ها و .. ابائی نداشته اند و اکنون هم در خیابان های موصل و بغداد به روی "آزادشدگان" مخالف حضور آمریکا در عراق آتش می گشایند و خبرنگاران مزاحم را از فیلمبرداری و ارسال هر گونه خبری در مورد این گونه "استقبال" های مردم عراق از "آزادگران" خود منع می کنند و تهدید به دچار شدن بر سرنوشت خبرنگار شبکه مزاحم تلویزیونی الجزیره می کنند که طعمه توپ تانک شد و در جا جان باخت. البته آمریکائی ها کتمان نمی کنند که آزادسازی آن ها شامل حال معادن نفت و منابع ثروت عراق می شود. مردم عراق هم بر این واقعیت واقف اند. برای همین هم ادعا های "آزادسازی" را چندان جدی نمی گیرند. آن چه که جدی است فعلاً حضور نظامی آمریکا در شهر های عراق و غارت این شهر ها در زیر سیطره آن ها و از بین رفتن همه چیز در عراق است. دولت آمریکا همانطور که قبل از شروع جنگ در اندیشه تشکیل دولتی برای عراق بوده است، برای بازسازی عراق هم فکر هائی کرده است، از جمله این که اداره بندر ناصریه اولین بندری که در عراق به تسخیر آمریکا و انگلیس درآمد، بلافاصله به یک شرکت آمریکائی سپرده شد. و اخیراً هم دولت آمریکا با شرکت "بک تل" برای تعمیر و بازسازی نیروگاه های برق عراق و سیستم آب و فاضلاب این کشور قراردادی را امضا کرده است که عجلالتا ۳۴ میلیون دلار ارزش دارد. با اینهمه، مجموعه قراردادهای دیگری که به دنبال خواهد آمد، ارزش کل قراردادهای را به ۶۸۰ میلیون دلار می رساند.

به گزارش بی بی سی "بک تل" که از طریق یک روند قابل مناقشه برنده این قرارداد شد، بزرگ ترین شرکت ساختمانی آمریکاست. جالب است که در مناقصه ای که به این منظور ترتیب داده شده بود، فقط شرکت های آمریکایی می توانستند شرکت کنند و هیچ مناقصه عمومی اعلام نشده بود. بازار آزاد در این مورد، وقتی که تبدیل عراق به ملک طلق آمریکائی ها مطرح است، چندان هم آزاد نیست. در این قبیل موارد باید که شرکت های رقیب از کشورهای دیگر کنار بمانند.

البته "بک تل" ارتباط های نزدیکی با حزب جمهوریخواه در آمریکا دارد. هم چنین پیش بینی می شود که این قرارداد اولیه ۳۰ میلیونی نهایتاً برای بازسازی مدارس و بیمارستان ها و دیگر ساختمان های دولتی گسترش یابد.

شرکت "هالی برتون" هم که مدیر آن دیک چنی معاون رئیس جمهوری است، قرارداد بازسازی چند حوزه نفتی را برده است... این قصه سر دراز دارد. حکومت آمریکا بر عراق شروع شده است.

اجلاس ناصریه

دولت آمریکا برای عراق مدت هاست که در هتلی مجلد در کویت مشغول به کار است. از جمله کارهای آن همین تقسیم عراق بین کمپانی های آمریکائی است. این دولت در زمینه چینی برای ورود به عراق دست به کار دعوت اپوزیسیون عراق به یک نشست در ناصریه عراق شد. تا از طریق این تجمع به خود مشروعیت داده و علناً در بغداد مستقر شود. ولی این اجلاس چندان هم به این هدف خدمت نکرد. جو حاکم بر جامعه عراق حتی طرفداران پر و پا قرص آمریکا، امثال چلبی را نیز از شرکت در این نشست باز داشت. بسیاری از نیرو های اپوزیسیون شرکت نکردند و یا این که حداکثر نماینده ای به این نشست فرستادند. نتیجه این نشست با

از طرف آمریکا ارائه نشده است. آمریکا از ورود بازرسان سازمان ملل به عراق برای اتمام کار خود در بازرسی عراق نیز جلوگیری می کند و اعلام نموده است که هزار نفر از کارشناسان خود را به عراق می فرستد تا ادعاهای قبل از جنگ آمریکا در عراق را با "یافته" های خود مستند نمایند. اگر تا به حال دولت آمریکا با شعار جلوگیری از گسترش سلاح های شیمیائی و اتمی فقط به تهدید و محاصره اقتصادی کشورها بسنده می نمود، اکنون بعد از اشغال عراق دیگر اتهامات آمریکا در محدوده تهدید نخواهد ماند و بعد از این باید شاهد اعلام نقشه های جدید برای کشورگشائی های جدید آمریکا بود. یکی از این طعمه هائی که آمریکا برایش دندان تیز کرده است، کشور ماست. خود وجود جمهوری اسلامی به عنوان یک استبداد مذهبی پوسیده که نفس جامعه را بند آورده است، طمع آمریکا به دست اندازی در ایران را با شعار "آزاد سازی" بیشتر می کند. بخصوص این که کم نیستند نیروهائی که از این نوع "آزاد سازی" به هر دلیلی استقبال می کنند و دیدیم هم که در مصاف بین بوش و صدام مردم فقط طعمه آتش جنگ اند، اگر هم مخالف اشغال خارجی باشند، حاضر به دفاع از امثال صدام و خامنه ای و رفسنجانی نیستند. آمریکا هم این را از سقوط دولت عصر حجر طالبان فهمیده است. به همین دلیل هم این بار نه از موضع دفاع از امثال طالبان و یا معامله با خون آشامان، در لباس مخالفت با دیکتاتور ها و مستبدین به صحنه آمده است. این استراتژی جدید در عراق اکنون در حال آزمون است و امکان تسری آن به کشورهای همسایه مثل ایران قطعی است. مگر این که آزادی ها قبل از توپ و تانک و بمب های "آزادگران" در این کشورها و از جمله در کشور ما از راه رسیده باشند.

نه صدام، نه آمریکا ...

در عراق هنوز دولت آمریکائی در بغداد مستقر نشده است، اما شعار برچیدن بساط این دولت همه گیر می شود. اولین بار در اعتراض به اجلاس ناصریه بود که این شعار داده شد. البته شیعیان جنوب عراق و بعد ها در نماز جمعه بغداد بند دومی به آن افزوده شد که حکومت اسلام بود. در موصل تظاهر کنندگان توسط آمریکائیان به گلوله بسته شدند و در بغداد فیلمبرداران و خبرنگاران از فیلمبرداری و تهیه گزارش منع و حتی تهدید شدند.

با ادامه اشغال عراق بی تفاوتی اولیه عراقی ها در مصاف صدام و آمریکا به مخالفت با اشغال عراق توسط آمریکا فرامی روید و هر روز دامنه و ابعاد بیشتری می گیرد. بر کمتر عراقی پوشیده است که آمریکا برای چه به عراق آمده است. برای مردم عراق این واقعیت امروز بیش از همه آشکار شده است که رژیم ترور و حشت صدام رفته است، اما جای آن را اشغال خارجی گرفته

است و سرنوشت کشورشان به دست باندهای آمریکائی افتاده است و بین کنسرن های آمریکائی تقسیم می شود. ملتی دور زده شده است و بر بالای سر ملت عراق، آینده کشور عراق به حراج گذاشته شده است.



بعد از این آمریکائی ها باید منتظر مواجهه با عراق دیگری باشند که نه عراق صدام است و نه الدورادوی آن ها در عراق، عراق دیگری است که با شعار: نه صدام، نه آمریکا ... به صحنه آمده است.

سوریه رسیده اند، چرا سوریه را به فتوحات ارتش آمریکا نیفزایند. دیپلماسی آقای بوش در مورد سوریه نشاندهنده فقط سطحی نگری سیاستمداران راست حاکم بر آمریکا نیست، این امر نشاندهنده خطرناکی هم هست که این دارودسته علیه صلح جهانی و امنیت بین المللی و منطقه دارند و متأسفانه به اندازه کافی پول و تسلیحات دارند که عده ای را بخرند و عده ای دیگر را با تهدید با خود همراه کنند و هر روز حمام خون دیگری در این یا آن گوشه جهان راه بیندازند. تهدیدات آمریکا در مورد سوریه حتی متحدین نزدیک آمریکا مثل عربستان و کویت را هم که حمله به عراق از خاک آن صورت گرفت، به فکر واداشته است. جدا از این، واقعیت این است که جنگ خونین آمریکا در عراق نفرت عمومی از این کشور را در منطقه که چیز جدیدی نبود، تشدید نموده و دولت های همکار آمریکا را انگشت نما کرده است. به همین دلیل هم وزرای خارجه کشور های همسایه عراق در ریاض جمع شده، به همراه وزرای خارجه مصر و بحرین به این نتیجه رسیدند که از آمریکا و انگلیس بخواهند حتی الامکان هرچه زودتر از عراق خارج شوند.

این درخواست در پایان جلسه وزیران خارجه کشورهای همسایه عراق - اردن، ایران، ترکیه، سوریه، عربستان و کویت- و دو کشور مصر و بحرین - که ریاست دوره ای اتحادیه عرب را برعهده دارد - ابراز شد. در این اجلاس کشورهای همسایه عراق در ریاض بر متحد و مستقل ماندن عراق تاکید کردند. پیش از این مصر اعلام کرده بود که یک دولت نظامی تحت کنترل آمریکا در عراق از سوی کشورهای عرب به رسمیت شناخته نخواهد شد. همه حاضران در این نشست نگران آن بوده اند که بروز ناآرامی در عراق یا تجزیه آن کشور، سبب بی ثباتی خاورمیانه شود. هم چنین امکان طولانی شدن حضور نیروهای آمریکایی و بریتانیایی در عراق نیز اسباب دیگر نگرانی همسایگان این کشور بود. همزمان، نماینده اتحادیه عرب در سازمان ملل متحد در گفتگویی با بی بی سی از آمریکا انتقاد کرد و گفت نیروهای آمریکایی نتوانسته اند امنیت و رفاه مردم عراق را حفظ کنند.

وی گفت که اشغال عراق توسط نیروهای بریتانیایی و آمریکایی غیرقانونی است و آنان باید آن کشور را ترک کنند. "سعودالفیصل" وزیر امور خارجه عربستان سعودی نیز در نطق خود در گشایش نشست وزیران خارجه کشورهای همسایه عراق، با تاکید بر نقش محوری سازمان ملل در آینده عراق گفت: "سازمان ملل نه فقط در مسایل انسانی و اقتصادی عراق باید نقش داشته باشد، بلکه باید در سازندگی عراق نیز مسوولیت اصلی را بر عهده داشته باشد." سعودالفیصل با بیان اینکه حکومت آینده عراق فقط باید از سوی مردم این کشور تعیین شود، هرگونه دخالت کشورهای خارجی در تعیین سرنوشت عراق را مردود دانست.

وی ابراز امیدواری کرد، دولت آینده عراق روابط خود با همسایگان را بهبود بخشیده و روحیه صمیمیت، همبستگی و همکاری را در منطقه برقرار کند. سعودالفیصل با رد کردن هر گونه تهدید خارجی علیه سوریه، گفت: "امیدواریم جنگ عراق آخرین تجاوز به منطقه باشد، چرا که منطقه توانایی جنگ دیگری را ندارد."

تهدید آمریکا علیه سوریه تعجبی بر نینگیخته است، اما موجب نگرانی های بیشتر در مورد خطرات ادامه حکومت دارو دسته بوش در آمریکا و اقدامات خودسرانه آن ها علیه کشورهای دیگر در سراسر جهان از جمله در میان متحدین آمریکا شده است.

سلاح کشتار جمعی دلیل یا بهانه؟

ادعاهای جدید آمریکا علیه سوریه نشان داد که اتهام داشتن سلاح کشتار جمعی بعد از این بهانه آمریکا برای حمله به کشور هائی است که به هر دلیلی اشغال آن ها به اهداف آمریکا در ادامه سلطه جهانی اش کمک می کند. در حمله به عراق هم آمریکا به هر وسیله ای کوشید که بازرسی های سازمان ملل را ناکافی جلوه دهد. تا حمله خود به عراق را توجیه نماید. اما تا کنون هنوز هیچ مدرکی دال بر کشف سلاح کشتار جمعی در عراق

دعوی بین دولت و مجلس از یکسو و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی دیگر، بر سر بودجه دولت برای سال ۱۳۸۲، با خارج شدن رئیس جمهوری و رئیس مجلس از جلسه آن "مجمع" در روزهای پایانی سال

بودجه دولت

بازیچه دست شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام

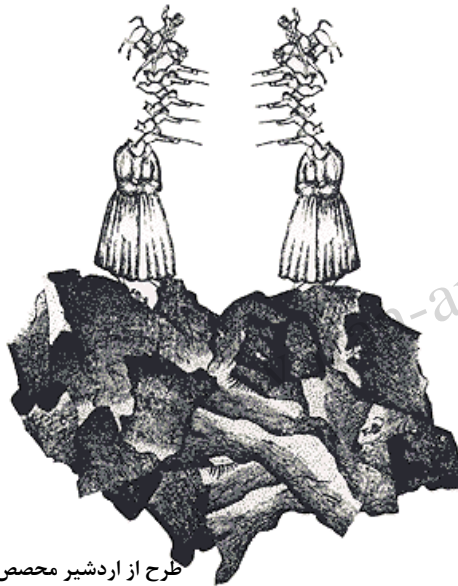
گذشته، به اوج خود رسید. این دعوا در عین حال، بی اعتنائی کامل جناحها و دستجات رقیب درون حکومتی به مشکلات حاد جامعه و نیازهای مبرم توده های مردم را نشان داد و یکبار دیگر، آشکار ساخت که آنها در واقع پروای دیگری جز حفظ موقعیت سیاسی و منافع اقتصادی خاص خود را ندارند.

ورود مجمع تشخیص مصلحت نظام به دعوی سالنامه مرسوم میان مجلس و شورای نگهبان رژیم درباره تصویب نهائی بودجه دولت، بدعتی دیگر در جمهوری اسلامی بود که هنگام رسیدگی به قانون بودجه ۱۳۸۰، در دو سال پیش گذاشته شد. پیش از آن، دعوی میان آن دو بر سر بودجه، به هر ترتیب و به هر شکل، به سازش و مصالحه ای منتهی می شد و بودجه سال آتی، چند روز پیش از پایان سال، از تصویب نهائی مجلس می گذشت و به دولت ابلاغ می شد. لکن دارودسته خامنه ای با همدستی هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت، در تلاش برای سلب هرچه بیشتر اختیارات مجلس و واگذار کردن آنها به نهادهای بیرون از مجلس و تحت فرمان "رهبر"، رسیدگی و تصویب نهائی بودجه سالانه دولت را نیز، که مطابق قانون اساسی خود رژیم از اختیارات خاص قوه قانونگذاری به حساب می آید، بتدریج در کنترل خود درآوردند. در آغاز، دخالت آن "مجمع" در کار تصویب بودجه، محدود و تحت پوشش وظیفه قانونی رسیدگی و رفع اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان بود. اما چنان که در جریان عمل بروشنی مشاهده گردید، این دخالت "مجمع" از حد "داوری" در اختلافات شورای نگهبان و مجلس فراتر رفت و آن مجمع راساً به انشای قانون و قانونگذاری در مورد بندها و تبصره های بودجه مصوب مجلس پرداخت. قابل توجه است که رفسنجانی به عنوان رئیس، محسن رضائی بعنوان دبیر "مجمع" و ناطق نوری، عسگرآلادی، مرتضی نبوی و ... بعنوان عضو آن "مجمع" که همگی از راه یافتن به مجلس رژیم بازمانده اند، اکنون در

جایگاه اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، راجع به مصوبات همان مجلس اظهار نظر کرده و آنها را رد و یا حک و اصلاح می کنند! اما زمینه چینی و فراهم آوردن توجیه قانونی لازم برای ارجاع بودجه مصوب مجلس به

کنار شبکه دولتی موجود و ایجاد مراکز ارائه خدمات اینترنتی و ... در این بودجه پیشنهاد شده بود که اینها هم ظاهراً با این عنوان که "شورای عالی انقلاب فرهنگی" در این خصوص مصوبه دارد، از طرف شورای نگهبان خلاف قانون اساسی تشخیص داده شده است. در بودجه امسال، اعتبارات محدودی برای تهیه و نصب آثار هنرهای تجسمی و یا خرید آثار ملی و فرهنگی از هنرمندان، با قید "تناسب با فرهنگ دینی و ملی" پیشنهاد شده بود. اما شورای نگهبان ظاهراً با این استدلال که اکنون "گرفتاری مردم، اشتغال، رفع فقر و محرومیت و مشکلات مربوط به درمان" است و "خرید و فروش این تابلوها مستلزم اعمال حرامی از قبیل اشاعه فحشا و منافی عفت است"، آن را خلاف شرع و قانون اساسی اعلام کرده است!

اما یکی از موارد عمده اختلاف که دعوی میان نهادها و جناحهای حکومتی را در این زمینه شدتی مضاعف بخشید، بودجه خود شورای نگهبان بود. شورای نگهبان جهت تامین هزینه های خود در سال ۱۳۸۲، بودجه ای معادل ۱۷ میلیارد تومان پیش بینی و تقاضا کرده بود. این بودجه بیش از هشتصد درصد



طرح از اردشیر محمصی

مجمع تشخیص مصلحت، برعهده شورای نگهبان است. این "شورا" با طرح انواع و اقسام مشکلات بر مصوبه مجلس و پافشاری در باره آنها، راه را برای فرستادن ناگزیر آن مصوبه به "مجمع" می گشاید. مجلس و دولت خاتمی نیز که از دو سال پیش با گردن نهادن به این بدعت، دست مجمع تحت ریاست رفسنجانی را در این کار باز گذاشته اند، عملاً راه دیگری جهت تصویب و ابلاغ نهائی قانون بودجه، در پیش روی خود نمی یابند. پس از تصویب

لایحه بودجه در جلسه ۱۷ بهمن مجلس و ارسال آن به شورای نگهبان، این "شورا" در بیش از ۲۰ مورد، "ایراد" شرعی و قانونی اساسی بر آن وارد آورده و آن را به مجلس اعاده کرد. ایرادات شورای نگهبان طبق معمول، موارد ریز و درشت گوناگونی را دربر می گیرد که در صورت اعمال آنها، عملاً بخشی از لایحه پیشنهادی دولت و یا مصوب مجلس، حذف یا منتفی می شود. بعنوان مثال، هرچند که شورای نگهبان تاکنون بارها استفاده از استقراض خارجی را در قوانین مربوط به برنامه های اقتصادی و یا بودجه سالهای پیش، نهایتاً تأیید کرده است، امسال چند مورد استفاده از منابع و سرمایه های خارجی را که در تبصره های بودجه پیشنهاد شده بود، "ربوی" و مغایر "شرع" اعلام داشته است. ایجاد شبکه تلفن همراه خصوصی، در

افزایش نسبت به بودجه سال ۸۱ شورای نگهبان داشت. سوال نخستین این بود که شورا ای که علی الظاهر شش عضو فقیه و شش عضو حقوقدان و دبیرخانه کوچکی جهت انجام مکاتبات اداری دارد، چنین بودجه گزافی را برای چه کاری مطالبه می کند؟ اما گذشته از این که تشکیلات و نتیجتاً بودجه سالانه این "شورا" طی سالیان گذشته مرتباً گسترش و افزایش یافته است، مسئولان آن در پیش بینی و تدارک انتخابات مجلس هفتم در پایان سال ۸۱، استخدام صدها مامور و "ناظر" و اجرای نظارت استصوابی را به صورتی هرچه گسترده تر و شدیدتر در مد نظر داشته و بدین قصد نیز چنین بودجه بیسابقه ای را برای خود پیشنهاد کرده اند. مجلس، بار دیگر پیشنهاد شورای نگهبان، بودجه آن برای سال ۸۲ را معادل ۴/۴ میلیارد

ادامه در صفحه ۸

همانطور که شاهدیم طی ماههای اخیر بحث اتحاد، ائتلاف و همکاری به مشغله اصلی فعالین سیاسی - بویژه در خارج از کشور - تبدیل شده است که به خودی خود امری است مثبت و می بایست از آن استقبال کرد. اما درگیر شدن در چنین مباحثی هر گاه با واقع بینی لازم توأم نگردد، نه تنها به وقت تلف کردن بی جا منجر خواهد شد، بلکه می تواند ما را از هدف اصلی خود که همانا قرار دادن کشور بر ساز و کاری دموکراتیک و فراهم نمودن بستر توسعه و عدالت در کشور می باشد، دور سازد.

اگر از برخی جوانب فرعی بگذریم، عمده دلایل طرفداران پر شتاب ائتلاف در سطوح اپوزیسیون خارج از کشور را می توان در دو محور زیر خلاصه کرد:

الف: بن بست سیستم جمهوری اسلامی، که بدنبال شکست هر دو جناح عمده آن در انتخابات شوراها جلوه بارز تری یافته است.
ب: تأثیر عوامل خارجی، بویژه محاصره ایران توسط ارتش آمریکا، عزم رهبران فعلی این کشور به تعیین تکلیف با دول "یاغی" که رژیم حاکم بر کشور ما نیز در زمره آنها قرار گرفته است.

البته به این دو عامل، عنصر پایدارتری نیز افزوده می شود که همان نارضایتی مردم از رژیم سرکوبگر و ضد بشری جمهوری اسلامی است که با درجات مختلف در تحلیل ها منعکس است.

آنچه جای آن، به شدت در مباحث فوق خالی است، ارزیابی از سطح جنبش مردم، روانشناسی آنها، قدرت سازمانیابی بویژه در راستای اهداف و مسیری که نیروهای مستقل و آزادیخواه در صدد انجام آن می باشند - و امکاناتی است که شکل گیری ائتلافی در خارج از کشور می تواند از آن برخوردار گردد. در برخی از طرح های هفته های اخیر نشانه هایی از ضرورت هماهنگی با تشکل های مدافع آزادی در داخل کشور، دیده می شود. اما همان طور که همگان شاهدیم، هنوز نه در بین این نیروها زبان و گفتار کمابیش واحدی وجود دارد و نه بر اهمیت حیاتی چنین امری اتفاق نظر است. البته این نقیصه جہتی دو جانبه دارد و کم نیستند آزادیخواهانی در داخل کشور، که در تور تابو های هدفمند طنپیده به دور شان، همچنان گرفتارند و بر اهمیت دفاع آشکار از ضرورت هماهنگی تمامی آزادیخواهان، در داخل و خارج، سخنی به میان نمی آورند.

ما ایرانیان اگر انقلاب ۵۷ ویا به روایت بخشی از ما "قیام" بهمن ماه و یا "موش زائیدن کوه" را فراموش کرده باشیم، لا اقل صحنه تحولات امروز عراق را در پیش رو داریم. در عراق کنونی نه تنها دیکتاتوری حاکم نیست، بلکه فعلا از هیچ گونه حکومتی نمی توان سخن گفت. هرج و مرج و غارت، فقر و فلاکت بر شهر های ویران، حکم می راند و در هر گوشه ای شیخ و کدخدا و رئیس قبیلہ ای اعلام

در بحث اتحاد، ائتلاف و همکاری بر واقعیات زمینی تکیه نمایم.

رضا اکرمی

مطلوب ترین شکل تحول، که انجام آن اجتناب ناپذیر شده است، وادار کردن رژیم به پذیرش آزادی تمامی احزاب سیاسی، اجتماعات، تشکلات صنفی و سندیکائی، آزادی مطبوعات و انحلال تمامی ارگانهای که در سرکوب مردم به کار گرفته می شوند، آزادی زندانیان سیاسی و امکان بازگشت ایرانیان خارج از کشور به ایران می باشد.

حکومت می کند و "قوای آزادیبخش" در پی آزمودن شانس مهره های خود است. این سرنوشت عراق عرب زبان است. البته در شمال این کشور وضع تا حدودی متفاوت تر است. در کردستان عراق همان طور که شاهدیم حکومتی خودمختار حاکم است که از عمر آن حدود یک دهه می گذرد، حساب های خود را در درون، متأسفانه، حتی با یک جنگ خونین، تصفیه کرده است و امروز که با شرایط کاملا مشابه، با آنچه در سایر بخش های کشور وجود دارد، مواجه می شود، با پر نامه ای نسبتا روشن به تقویت موقعیت خود، با حداقل تلفات اقدام می کند.

این دو تجربه، خارج از هر ارزیابی ای که از مضمون آن داشته باشیم، برای تشکل ها و شخصیت های سیاسی ای که در صدد ایجاد بدیل (آلتر ناتیو) و فراتر از آن قدرت جانشین، یا می باشند از اهمیت کلیدی بر

خوردار است. دست یابی به حدی از توافقات کلی، در پشت میز مذاکره (به فرض این که در انجام آن جدی باشیم) یک بحث است و اجرای آن در ابعاد جامعه بحران زده و استبدادزده بحث دیگری. در نشست "مادر تمام آلتیه ها" می توان به راحتی برای عراقی ها برنامه نوشت و دولت تعیین کرد و آقای احمد چلبی را بر رأس آن گماشت. اما بر تخت نشاندن آن در بغداد، حتی با قدرت اولین ارتش جهان، موضوع دیگری است. درحالی که در کردستان عراق به دلیل نقش مهم دو حزب عمده کرد در رهبری مردم، نگرانی نه از بابت خلأ قدرت، که از افزایش قدرتی است که در شریط کنونی به دست آورده اند و همسایگان آن ها، با اغراضی خاص بدان دامن می زنند.

وقایع عراق بار دیگر این واقعیت تاریخی را به ما گوشزد می کند که تحولات اجتماعی و سیاسی را در پیوندی جدا ناشدنی از هم ببینیم و به جای تمایلات شیرین، بر واقعیات زمینی تکیه نمایم. و بقول معروف "نکاشته در فکر درو کردن نباشیم".

با چنین نگرشی، من ضمن ارج گذاشتن به تمام تلاش هایی که ظرف چند سال گذشته و بویژه ماه های اخیر در سطح فعالین سیاسی، اجتماعی خارج از کشور در جهت تفاهم و نزدیکی (عمدتاً) نظری صورت گرفته است و با اشاره به این واقعیت که بدنبال اشغال عراق توسط آمریکا، ممکن است حوادث در ایران اشکال کاملاً غیر مترقبه به خود گرفته و تمام نقشه ها نقش بر آب شود، فکر می کنم جا دارد به جای پرداختن به برخی کلیات که همان طور که پیشتر گفته شد در شرایط فقدان سازماندهی و ارتباط ارگانیک مردمی، حصول آن لااقل آن طور که آزادیخواهان در طلب آن اند، چندان معلوم نیست، به راه حل هایی بیاندیشم که شانس موفقیت در میسر آزادی، دمکراسی و مردمسالاری را که در محور تمامی منشورها، پلانفرم ها و میثاق ها بدرستی قرار گرفته است، ممکن تر سازد.

و اما اهم چنین راه حلی چه می تواند باشد؟

به نظر میرسد بر این نکته اتفاق نظر باشد که اگر تمام حیات تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه را حکومت آن رقم نمی زند، اما تا رسیدن به آن جامعه رؤیائی و ایده آل که معلوم نیست کی بشر بدان دست خواهد یافت، قبل از هر چیز در لحظه این حکومت ها هستند که بطور عمده سرنوشت جوامع را رقم می زنند. در جوامع استبدادی این نقش تعیین کننده تر و در سیطره استبداد دینی همانطور که طی ۲۴ سال گذشته شاهد بوده ایم، کوچکترین رفتار انسان ایرانی از دستبرد حاکمان خودکامه مصون

نموده است. تلاش مردم و فعالین سیاسی از خرداد ۷۶ بدین سو برای وادار کردن چنین حکومتی به پذیرش آراء خود تاکنون بی حاصل مانده است. مبارزه مردم بدلیل عدم امکان فعالیت احزاب مستقل از حکومت، اساسا با واسطه صورت گرفته است و نیروئی که با شعارهای مردم (هر چند سر و دم بریده) مجددا در قدرت سیاسی صاحب سهم گردیده، اگر چه بر عمر رژیم چند صباحی افزود، اما هم به "نظام" خود خیانت کرد - چرا که از اصلاح آن طفره رفت- هم به مردم.

نیروهای سیاسی منتقد و مخالف رژیم بدون اینکه به تحلیل همه جانبه شرایط جدید بنشینند و در مثنی سیاسی و خطوط راهنمای خود بازنگری نمایند، عملا به تفسیرگر حوادث و مداخله گری (له یا علیه) در بالا و نه تغییر گری در تحولات اجتماعی، سیاسی تبدیل شدند.

بر چنین زمینه ای شواهدی وجود ندارد تا بتوان گفت جامعه ایران امروز از دوم خرداد ۷۶ سیاسی تر است. با قاطعیت می توان گفت در حال حاضر اکثریت بزرگی از مردم با حکومت مخالفند. این بار با تمامی جناح های آن- اما چشم انداز برون رفت از وضعیت موجود، لااقل

در صحنه داخلی، کم رنگ تر شده است. هر گاه پارامترهای فوق را در کنار بحران تاکنون لاینحل درون حکومت، بحران اقتصادی - که احتمالا با سرازیر شدن نفت عراق در بازار جهانی تشدید خواهد شد- و ناهنجاری های گسترده که طاعون وار جامعه ما را در قعر خود فرو می برند، قرار دهیم و با معیارهای دهه های گذشته به تحلیل بنشینیم، وقوع کودتائی در فضای کنونی ایران غیر قابل انتظار نیست. اما همانطور که در مورد عراق شاهد بوده ایم، ایران نیز به حوزه اهداف بلاواسطه سیاست گذاران آمریکائی وارد شده است و اقداماتی از این دست نیز از تیررس سردمداران کاخ سفید خارج خواهد ماند.

در چنین شرایطی مطلوب ترین شکل تحول، که انجام آن اجتناب ناپذیر شده است، وادار کردن رژیم به پذیرش آزادی تمامی احزاب سیاسی، اجتماعات، تشکلات صنفی و سندیکائی، آزادی مطبوعات و انحلال تمامی ارگانهای که در سرکوب مردم به کار گرفته می شوند، آزادی زندانیان سیاسی و امکان بازگشت ایرانیان خارج از کشور به ایران می باشد.

مردم ایران تنها در مسیر چنین مبارزه ای قادر خواهند شد تا همگامان پیگیر خود را بیابند، به بسیج حداکثر ظرفیت ها و امکانات خود اقدام کنند. و راه را بر آن چنان تحول دمکراتیکی بگشایند که پیروزی آن بر ساختار استبدادی متضمن موفقیت گردد.

تن دادن جناح های رژیم به مطالبات فوق متأسفانه آرزوئی است محال، اما جانبدار هر شکلی از تحول در ایران آینده باشیم، چنان که تجارب بسیاری از کشورهای در دهه گذشته نشان می دهد، هر گونه تحولی از همین منزلگاه می گذرد. هر گاه چنین خط مشی بی راهنمای بخش بزرگی از اپوزیسیون قرار گیرد، بدون تردید می بایست نسبت به تاکتیک های عملی آن نیز فکر کرد و از همین منظر نقش نیروهای آزادیخواه و دمکرات در داخل کشور، چه آنها که با هویت و نام تشکلی فعالیت می کنند و چه آن لشکر انبوه چپ و دمکرات هائی که به دلیل سرکوب، بدون هویت سیاسی جمعی و مستقل، به تلاشی فعالانه، اما به لحاظ نتیجه، بعضا کم حاصل در این سال ها دست زده اند، برجسته تر خواهد بود.



بودجه دولت ...

ادامه از صفحه ۶

تومان تعیین و تصویب نمود. شورای نگهبان نیز بدون آن که زحمت طی مراحل دیگر جهت تغییر و یا افزایش بودجه خود را بدهد، این موضوع دعوا را نیز، به همراه ۱۱ مورد دیگر اختلافات باقیمانده بین آن و مجلس، به مجمع تشخیص مصلحت نظام برد.

با آغاز رسیدگی به اختلافات مجلس و شورای نگهبان در آن "مجمع"، طبق معمول وساطت و چانه زنی در این مورد هم شروع شد و کمیسیونی هم از نمایندگان طرفهای دعوا - دولت و مجلس و شورای نگهبان - تشکیل گردید. نظر مجلس آن بود که به صورت "توافقی" مبلغی بر بودجه شورای نگهبان افزوده شود، ولی این امر بصورت مصوبه "مجمع" در نیاید. دولت نیز با مجلس هم نظر بود. چنان که خاتمی در جلسه "مجمع" اعلام داشت که دولت حاضر است ۶ میلیارد تومان دیگر به شورای نگهبان پرداخت کند، اما این رقم به عنوان ردیف بودجه درج نشود تا بصورت

سابقه و سنت در نیاید. ظاهرا" در مذاکرات بین خاتمی و رفسنجانی، توافقی صورت گرفته بود که به همین ترتیب عمل شود. و رئیس "مجمع" هم دیگر این موضوع را بعنوان یکی از موارد اختلاف شورای نگهبان و مجلس، در "مجمع" مطرح ننماید. اما شورای نگهبان نه تنها به افزودن ۱۲ میلیارد تومان دیگر به بودجه سالانه خود و تصویب رسمی آن در جلسه "مجمع" اصرار داشت، بلکه تهدید می کرد که در حالت عدم تعیین تکلیف بودجه "شورا" اساسا لایحه بودجه را "قانونی" نمی داند. در نهایت، در جلسه ۲۴ اسفند "مجمع"، رفسنجانی مسئله بودجه شورای نگهبان را مطرح کرده و خواستار تصمیم گیری اعضای "مجمع" در این باره شد. خاتمی، کروبوی و مجید انصاری، رئیس کمیسیون "تلفیق بودجه" مجلس، در اعتراض به این امر، جلسه "مجمع" را ترک کردند. "مجمع" هم با تصویب افزایش ۶ میلیارد تومان دیگر در بودجه سال ۸۲ شورای نگهبان و درج آن در ردیف بودجه، به کار خود در این مورد پایان داد.

این اقدام مجمع تشخیص مصلحت نظام که نشانه آشکار دیگری از جانبداری آن از شورای نگهبان و تضعیف بیشتر مجلس بود،

اعتراضات زیادی را در محافل دولتی، مجلس و مطبوعات بوجود آورد، هر چند که جناح خامنه ای و همدستان آن عملا" کار خود را پیش برده بودند. معاون پارلمانی رئیس جمهوری، با انتقاد از اقدام مجمع تشخیص مصلحت در این باره گفت: "بحث رقم بودجه، موضوعی فرعی است. اصل مسئله بدعت گذاری است". کروبوی هم در جلسه علنی ۲۵ اسفند مجلس، با اشاره به این که "مسئله افزایش بودجه شورای نگهبان به دلیل مبلغ و پول نیست ... اما این اتفاقی که افتاده بدعت جدیدی است" گفت: "مجمع تشخیص مصلحت نظام، خلاف کرده است" و افزود: "با این شرایط که نمی توان بودجه را بست. اگر شرایط اینگونه پیش برود، از این پس بودجه را شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام می بندند". روابط عمومی "مجمع" نیز با صدور اطلاعیه ای در ۲۷ اسفند، با انتقاد از "هجمه گسترده و بی اساس برخی رسانه ها، افراد و محافل ... به تصمیمات قانونی مجمع و زیر سوال بردن این نهاد قانونی" بر نمایندگان مجلس هم منت گذاشته است که برخی از موارد اختلافی که از طرف مجلس تصویب ولی توسط شورای نگهبان رد شده بود، در نتیجه "زحمات اعضای مجمع، مجددا" به تصویب رسیده است!

نقدی بر نظرات راه کارگر پیرامون اتحاد وائتلاف

“فوروم گفتگوی دمکراتیک”

سرپوشی بر بن بست سیاست های ائتلافی راه کارگر!

احمد آزاد

تکیه اصلی اش بر مشارکت مستقیم است و نه نمایندگی و به لحاظ برنامه و سیاست رادیکال است و نه لیبرال (در گزینش میان نیازهای انسان و نیازهای بازار) تاکیدش بر نیازهای انسان است). این نظام در اساس گسست است از همه اشکال خودکامگی و نه فقط خودکامگی دینی. یعنی در حالیکه یک نظام سکولار است؛ اما؛ مجوزی نیست، بطور مثال، برای استقرار خودکامگی بازار و یا خودکامگی سرمایه در شکل عرفی آن. این نظام نه تنها بر پایه رای مردم و نهادهای منتخب استوار است بلکه کثرت گرا است. بنابراین، تفاوت ها و تمایزهای سیاسی و اجتماعی را به رسمیت می شناسد و برابری حقوقی آنها را درونی می سازد. حقوق و آزادی های سیاسی و فرهنگی (که بر بی قید و شرط بودن آن تاکید می گذارد) را با حقوق اجتماعی تضمین می کند. پایه های ساختاری این نظام بر جوامع خودگردان محلی و منطقه ای برابر بنا می شود و نه بر هیرارشی جغرافیایی؛ قومی؛ مذهبی و و بالاخره قدرت آن دو سرچشمه ی به هم پیوسته دارد: همبستگی داوطلبانه اجزاء درونی اش و تعلق اش به یک اردوگاه جهانی که علیه سازی مردم جهان و علیه استقرار یک نظام بربرمنشانه در روابط بین المللی مبارزه می کند.

آنچه در این تعریف طولانی اردشیر مهرداد به عنوان شکل مطلوب حکومت جایگزین طرح می شود، در فرهنگ سیاسی شناخته شده به نظام سوسیالیستی شهرت دارد. طبعاً در یک مصاحبه ایشان سعی در بازکردن این مسئله و توضیح تبلیغی آن داشته اند. ولی در یک بحث انتقادی، که مضامین روشن هستند، نیازی به تکرار این تعاریف طولانی نداریم و از این رو می توان گفت که آنچه اردشیر مهرداد به عنوان ساختار جایگزین حکومت اسلامی طرح می کند، یک ساختار سوسیالیستی است. تنها در چنین نظامی است که “نیازهای انسان” بر نیازهای “بازار” ارجحیت دارد. در چنین نظامی است که می توان از “استقرار خودکامگی بازار و یا خودکامگی سرمایه در شکل عرفی آن” جلوگیری کرد و یا تنها در یک نظام سوسیالیستی است که، سیستم پارلمانی “نماینده گری” جای خود را به سیستم

نظری-سیاسی بیشتری می شمارد و آنها را طیف “طرفدار نظام جمهوری” می نامد. این طیف نه تنها سرنگونی حکومت را می خواهد بلکه نظام جایگزین را نیز پیشنهاد می کند که همانا حکومت جمهوری عرفی است. در نقد “حکومت جایگزینی در پلانفرم های ائتلافی”، اردشیر مهرداد، می گوید که “آنچه ستون فقرات این حکومت ها را تشکیل می دهد چیزی نیست جز نسخه نگاتیو جمهوری اسلامی.” وی در استدلال های خود به جنبه های گوناگون این پیشنهادات و حذف خودکامگی دینی، جدایی دین از دولت، تبدیل سیاست خارجی از منافع اسلام به منافع ملی، پذیرش حق رای همگانی و غیره اشاره می کند. ولی درنهایت، همانگونه که پرسشگر جمع بندی می کند، معتقد است که :

“انتقال از جمهوری اسلامی به یک نظام جایگزین سیاسی و سیاسی- فرهنگی که صرفاً بر حق رای عمومی، سکولاریسم و منافع ملی استوار باشد، هر چند می تواند فضای سیاسی و فرهنگی گشوده تری برای مداخله و حضور مردم بیافریند، اما لزوماً به برقراری حکومتی نخواهد انجامید که در آن مردم بر سرنوشت خود حاکم باشند.” و خود می گوید که “چنین انتقالی را نمی توان پاسخی دانست به نیازهای حداقل جامعه ایران و اکثریت مردم آن” و در دنباله تاکید می کند که :

“یک چیز قطعی است و آن این که هنوز در میان طرح هایی که به عنوان نظام جایگزین پیشنهاد شده اند، جای ساختاری که بر خود حکومتی مردم استوار باشد و یک دمکراسی که از اعماق بجوشد، به شدت خالی است.” به این ترتیب روشن است که از نظر سردبیر نشریه راه کارگر طرح های ارائه شده، از جانب طیف های مختلفی که خواهان یک حکومت جمهوری پس از نظام حاکم هستند، ضمن داشتن جنبه های مثبت، کافی نیستند و این طرح ها نمی توانند یک دمکراسی عمیق و “خودگردانی” را تامین کنند. حال باید دید چه حکومت جایگزینی مد نظر ایشان است: “آن نظام سیاسی است که به لحاظ ساختاری

پیرامون اتحاد و ائتلاف بحث های گوناگونی در داخل و خارج از ایران در جریان است. احزاب، سازمان ها، گروه ها افراد مختلف میثاق، پلانفرم و یا طرح های مختلفی را برای شکلگیری اتحاد یا ائتلاف در بین نیروهای سیاسی اپوزیسیون و حتی با بخشی از حکومت پیشنهاد می کنند. طبعاً در شرایط سیاسی کنونی این مسئله محور بحث و گفتگوی بسیاری است.

نشریه تک برگی راه کارگر، شماره ۱۶۳ و ۱۶۴ (۲۵ و ۲۶ اسفند ۱۳۸۱) در مطلبی با عنوان “اتحاد و ائتلاف در میان نیروهای سیاسی و نگاهی به تلاش های جدی”، با اردشیر مهرداد، سردبیر نشریه راه کارگر، به گفتگو نشستیم. اردشیر مهرداد در این مصاحبه به بررسی طرح های ارائه شده در زمینه اتحاد و ائتلاف از سوی دیگر جریانان سیاسی پرداخته و ضمن نقد آنها، طرح سازمان راه کارگر، که در آخرین اجلاس کنگره این سازمان به تصویب رسید، را توضیح می دهد. همزمان و در همان شماره نشریه تک برگی بیانیه کمیته مرکزی سازمان راه کارگر با عنوان “درباره فروپاشی جمهوری اسلامی و تحولات ائتلافی نیروهای سیاسی” منتشر شده است. در این بیانیه نیز رهبری راه کارگر ضمن نقد تلاش های دیگر سازمان ها و گروه های سیاسی، نظر خود را نیز ارائه کرده است. از همزمانی این دو، می توان چنین استنباط کرد که مصاحبه سردبیر نشریه راه کارگر بیشتر توضیح گر نظر راه کارگر در بیانیه می باشد. در هر صورت نوشته حاضر عمدتاً محور نقد خود را بر مصاحبه قرار داده است.

حکومت جایگزین

اردشیر مهرداد گفتگوی خود را با بررسی پیشنهادات مختلف در باب اتحاد و ائتلاف آغاز کرده و این بررسی را بر دو شاخص یا معیار متکی می کند:

۱- چگونگی پاسخ این پیشنهادات به حکومت جایگزین حکومت اسلامی
۲- هدف این ائتلاف ها چیست؟ برپایی یک جنبش توده ای یا پرکردن “خلأ رهبری” از طریق فرستادن شماری از نخبگان سیاسی به قدرت و یا نهایتاً رسیدن به یک “کرزای وطنی” با کمک نیروهای خارجی.

وی با توجه به این دو شاخص، پیشنهادهای موجود را به دو دسته تقسیم می کند. طیفی که هدف خود را تنها برکناری حکومت فعلی قرار می دهد، با این امید که در خلأ بعدی و با استفاده از امکانات و موقعیت خود، قدرت را بدست گیرد و بطور مثال به سلطنت طلبان اشاره می کند. گروه دوم را طیفی وسیعتر با تنوعات

شورائی "مشارکت مستقیم" خواهد داد و
به این ترتیب روشن می شود که سردبیر نشریه راه کارگر در نقد طرح های پیشنهادی دیگران برای حکومت جایگزین و ناکافی دانستن آنها، حکومتی با ساختار سوسیالیستی را برای آینده ایران پیشنهاد کرده و تاکید می کند که:
"من فکر می کنم که در شرایط امروز ایران و جهان این شکل نظام سیاسی یگانه جایگزین واقعی دموکراتیک است برای جمهوری اسلامی. گزینش واقعی دیگر در بهترین حالت: حکومت کارگزار سرمایه های بزرگ است. اگر چه در بیانیه کمیته مرکزی سازمان راه کارگر درباره اتحادها و ائتلاف ها، با این صراحت به حکومت جایگزین جمهوری اسلامی اشاره نشده است، ولی نظر غالب در سازمان راه کارگر در طول سالهای گذشته در همین چارچوب بوده و همچنین تاکنون مصوبه ای در رد این نظر نبوده است. به این اعتبار می توان گفت که اردشیر مهرداد، سردبیر نشریه راه کارگر، مجددا توضیحی بر نظر رسمی سازمان راه کارگر ارائه کرده است.

شرایط عینی و ذهنی

گذار از یک نظام اجتماعی به یک نظام دیگر، نیاز به وجود عوامل لازم و کافی دارد. یک تحول اجتماعی عمیق نه یک شبه، که از دل یک پروسه طولانی و با تدارک و آماده سازی شرایط گذار، ممکن خواهد بود. آیا در حال حاضر، شرایط عینی و ذهنی لازم برای گذار جامعه ایران از حکومت بورژوازی عقب افتاده جمهوری اسلامی به جامعه ای با ساختار سوسیالیستی فراهم است؟ دو پاسخ به این سوال می توان داد:
آری، شرایط عینی و ذهنی برای گذار جامعه ایران از جمهوری اسلامی به سوسیالیسم آماده است. تاکنون کسی چنین ادعایی را با این صراحت طرح نکرده است. اثبات این امر کار ساده ای نیست و تنها می توان به این نکته اشاره کرد که این پاسخ بدنبال خود این نتیجه گیری را خواهد داشت که، حکومت فعلی ایران نه یک حکومت عقب مانده قرون وسطایی مذهبی، که یک حکومت پیشرفته سرمایه داری بوده است که جامعه ایران را در طول بیست و چهار سال گذشته از یک جامعه ستمشاهی به آستانه گذار به سوسیالیسم متحول کرده است!! چنین ادعایی بسیار نامحتمل است و من مطمئن هستم که اردشیر مهرداد و سازمان راه کارگر چنین تحلیلی ندارند.

نه، شرایط عینی و ذهنی برای گذار جامعه ایران از جمهوری اسلامی به سوسیالیسم آماده نیست. در این صورت تکلیف حکومت سوسیالیستی جایگزین چه می شود؟ چگونه قرار است متحقق

شود؟ آیا این طرحی است برای آینده های دور و صرفا بیان آرزوها است، یا باید سرنگونی جمهوری اسلامی را تا تحقق شرایط عینی و ذهنی گذار به تاخیر انداخت؟ عینیت این طرح در شرایطی که زیرساخت های آن فراهم نیست، چیست؟

متأسفانه پرسشگر و مصاحبه شونده این سوال را دور زده اند و پرسشگر بجای سوال در زمینه آمادگی شرایط ذهنی و عینی سوال کرده است که: "بسیاری بر این باورند که چنین ایده هایی اتوپیایی محض است" و نظر اردشیر مهرداد را جویا شده است. ایشان هم پاسخ داده اند که "تردیدی نیست که در چنین ایده هایی عناصر آرمانگرایانه وجود دارد. اما نه خیال پردازانه. از واقعیت های موجود فراتر می روند، ولی نه لزوماً از ظرفیت ها و امکانات موجود" و در تعریف امکانات موجود به مبارزات پراکنده کارگران، معلمان، زنان، جوانان و غیره و سازمانهای غیر دولتی و انجمن ها و محافل پراکنده موجود در ایران اشاره کرده و این ها را نشانی از امکانات موجود ارزیابی می کند. برکنار از این سوال و جواب، که آن را بیشتر یک کار ژورنالیستی می توان ارزیابی کرد تا یک پاسخ جدی به یک سوال اساسی، همچنان تحلیل اردشیر مهرداد از شرایط عینی و ذهنی گذار به سوسیالیسم در ابهام باقی می ماند و ایشان پاسخ نمی دهند که آیا شرایط لازم برای اجرای طرح پیشنهادی ایشان و سازمان راه کارگر آماده است یا نه؟

اکنون بیش از یک صد و پنجاه سال است که میلیون ها انسان در سراسر جهان برای از بین بردن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم به عنوان عالی ترین شکل دموکراسی مبارزه می کنند. مبارزه برای سوسیالیسم آغاز شده و در همه شرایط و اوضاع ادامه خواهد داشت. هر تحول دموکراتیک در جامعه خود گامی است در این راه. تکرار اصول و آرمان ها به تنهایی مشکلی را حل نمی کند. چگونگی عبور از شرایط موجود و رسیدن به تحول دلخواه سوال اصلی است. برنامه چنین گذاری به شدت گره خورده است به واقعیت های جامعه. از این رو تحلیل از شرایط اجتماعی ایران و انکاء دقیق هر طرحی بر این تحلیل اهمیت اساسی دارد.

متأسفانه در این مصاحبه جای این تحلیل و رابطه آن با طرح پیشنهادی که همانا جایگزین کردن نظام سوسیالیستی بر ویرانه های جمهوری اسلامی است، خالی است. اگر چه اردشیر مهرداد با اشاره به "شرایط جهانی،

فرایند جهان گستر سرمایه، محدودیت های جهان گستری کورپوراسیونی، نئولیبرالیسم و طرح های نوکولونیالیستی دولت بوش" و تاثیر آنها بر دولت های پیرامونی که "قادرند ساختارهای سیاسی مبتنی بر نمایندگی را بی محتوا سازند"، می کوشد تا دلایل خود بر ناکافی بودن دیگر طرح ها را عنوان کرده و دلیلی بر پیشنهاد خود ارائه کند. ولی ایشان توجه ندارند که برای توجیه طرح خود، تنها کافی نیست تا "غیر دموکراتیک بودن" طرح های دیگر را اثبات کنند، نشانه های گذار جامعه سرمایه داری به سوسیالیسم، نه از دل غیر انسانی بودن شرایط سرمایه داری، که از اثبات فراهم بودن شرایط این گذار برمی آید. اردشیر مهرداد و سازمان راه کارگر باید اثبات کنند که شرایط لازم برای گذار جامعه ایران از جمهوری اسلامی به ساختار سوسیالیستی فراهم است. در غیر این صورت تنها می توان این طرح را غیر واقعی و ناممکن در شرایط حاضر ارزیابی کرد.

اتحاد چپ

تداوم منطقی نظر اردشیر مهرداد در باب حکومت جایگزین، دعوت از نیروهای چپ به اتحاد و ائتلاف است. جریان سیاسی که معتقد به جایگزینی سوسیالیسم پس از حکومت اسلامی باشد، ناگزیر باید موتور چنین تحولی را در بین کمونیست ها و سوسیالیست ها جستجو کرده و خواستار اتحاد و ائتلاف این نیروها باشد. اردشیر مهرداد می گوید: "از این رو شتاب بخشیدن به تلاش های جاری برای گردآوردن افراد و گروه های پراکنده چپ درون یک شبکه واحد به نوبه خود یک نیاز فوری است." البته ایشان هر نیروی چپی را مد نظر ندارد بلکه چپ هایی که اولاً با "سکتاریسم و فرقه پرستی خود وداع گفته باشند و نخبه گرایی استالینی را درمان کرده باشند." و دوماً باید "اعتیادشان به "مرحله بندی کردن انقلاب و شرط بندی روی مرحله جاوید" دموکراتیک "بضاعت فکری شان را به تاراج نداده باشد".

البته پیدا کردن کمونیست های مطلوب اردشیر مهرداد که هم فرقه گرایی را کنار گذاشته باشند و هم بضاعت فکری شان را از دست نداده باشند و هم طرح ایشان را بپذیرند، چندان ساده نخواهد بود!! اما سوالی که باید قبل از هر چیز به آن پاسخ داد این است که برای چه باید با هم متحد شویم؟

روشن است که آماج مبارزه کمونیست ها، امحاء سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم است. باید دقت داشت که بخش بزرگی از چپ ایران دیگر بر این باور نیست که این هدف برای اتحاد کمونیست ها کافی است و ایده حزب واحد

کمونیست مدتهاست که به کناری نهاده شده است. نگاهی به تجربه انشعابات و گسست ها در درون چپ، نشان می دهد که عمدتاً اختلاف بر سر سیاست و نه بر سر هدف، عامل جدایی ها بوده، اگر چه بعداً ظاهر ایدئولوژیک بخود گرفته است. پس باید پذیرفت که اتحاد و همکاری های چپ تنها زمانی پایدار خواهد بود که بر پایه پیشبرد یک سیاست مشخص صورت گیرد. امروز سرنگونی و حکومت جایگزین مسئله گریه تحولات ایران است. هیچ سازمان سیاسی نمی تواند در حیات سیاسی ایران فعال باشد اگر بخواهد به این مسئله پاسخ روشن ندهد. تفاوت در پاسخ به این سوال، خود به تفاوت تاکتیک و سیاست خواهد انجامید و علیرغم وحدت آرمانی، امکان اتحاد و ائتلاف را از بین خواهد برد. بطور مثال در چند سال قبل یکی از محور های اصلی اختلاف بین سازمان فدایی در آن زمان و راه کارگر در جریان مباحث اتحاد، همین مسئله حکومت جایگزین بود. از نظر رفقای راه کارگر پذیرش یک حکومت غیر سوسیالیستی بجای حکومت اسلامی و طبعاً پذیرش حضور در یک جبهه فراطبقاتی، به مثابه شلیک به شقیقه راه کارگر ارزیابی شد و این سازمان اتحاد را نپذیرفت. امروز هم هنوز این مسئله اهمیت گریه دارد. آیا دعوت از چپ ها برای شکل دادن به یک جبهه چپ به عنوان آلترناتیوی برای جمهوری اسلامی است؟ اگر چنین است، بخشی از چپ همراه خواهد بود و بخشی دیگر نه. اگر دعوت از چپ نه برای شکل دادن به آلترناتیو برای جمهوری اسلامی، که برای تقویت موقعیت چپ در مبارزات جاری مردم در سرنگونی این حکومت و تقویت رادیکالیسم در آن است، بخش دیگری از چپ را همراه خواهد کرد. با توجه به پیشنهاد اردشیر مهرداد در باب حکومت جایگزین، یقیناً این دعوت برای شکل دادن به جبهه چپ برای سرنگونی رژیم و استقرار حکومت سوسیالیستی می باشد.

اما در بیانیه کمیته مرکزی راه کارگر، این دعوت به این صورت طرح نمی شود. عدم صراحت بیانیه در باب حکومت جایگزین، این امکان را می دهد تا برداشت های متفاوتی از دعوت به چپ به دست دهد. در بیانیه از کمونیست ها دعوت می شود که: "وظیفه دارند با احساس مسئولیت، از یکسو در تکلیف ثابت و استراتژیکشان که تلاش برای سازمانیابی، آگاهی و مداخله گری اردوی کار است سخت کوش تر و پیگیر تر عمل کنند و راه های همگرای و همکاری میان خود برای موثر ساختن این تلاش را باز و هموار کنند و از سوی دیگر با انرژی و ابتکار در پیکار برای

آزادی و دموکراسی مداخله کنند، به پیوند جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان با این پیکار سیاسی مدد برسانند و به سمت دادن توده های کارگر، زحمتکش، تهیدستان و توده های همسرنوشت با آنان برای فتح دموکراسی و پایه ریزی خود حکومتی توده ای یاری کنند." در این دعوت، اتحاد و ائتلاف چپ را در ابتدا بر پایه اهداف و وظایف استراتژیک قرار می دهد. در ضمن می خواهد تا در مبارزات جاری کنونی برای آزادی و دموکراسی (بدون آن که الزاماً به سوسیالیسم ختم شود) شرکت کنند و بکوشند تا نقش و موقعیت طبقه کارگر را در این مبارزات بالا برده و با رادیکالتر کردن آن، زمینه های گذار به سوسیالیسم را فراهم سازند. ناروشن بودن نظر سازمان راه کارگر در مورد حکومت جایگزین در این بیانیه و دوگانه بودن هدف اتحاد چپ، اجازه نمی دهد ارزیابی درستی از این دعوت راه کارگر صورت گیرد.

فروم گفتگوی دمکراتیک

واقعیت های سخت زمینی خود را به هر طرحی تحمیل می کند. اردشیر مهرداد می پذیرد که: "اندکی تأمل روی وضعیت کنونی جای تردید نمی گذارد که برپایی یک حکومت مردم سالار یگانه چشم انداز ممکن نیست." اردشیر مهرداد با آگاهی به اینکه نباید گذاشت "خودکامه ای جایگزین خودکامه دیگری شود" به دیگر نیروهای تحول خواه ایران جدای از چپ ها توجه می کند و می گوید: "بسیاری از آنها می توانند جمهوری خواهانی باشند که نظام مطلوب شان گونه های دیگر دموکراسی است (از جمله دموکراسی لیبرال) " و ایشان می پذیرد که "سیج و سازمان دهی این گروه های اجتماعی بنوبه خود می تواند موضوع تلاش مشترک طیف وسیعی از گروه ها و سازمان و هم چنین فعالان سیاسی و روشنفکران منفردی قرار گیرد که در لزوم دفاع از دموکراسی هم رای اند. تشکیل یک فروم سیاسی ساختار نسبتاً مناسبی است که در صحنه سیاسی کنونی ایران می تواند همه ی این نیروها و جریان ها را بهم پیوند دهد." این پیشنهاد همان مصوبه آخرین کنگره سازمان راه کارگر است که در آن شکل گیری یک فروم گفتگوی دمکراتیک را در دستور کار این سازمان قرار داده است. این پیشنهاد به خودی خود پیشنهاد مثبتی است و امکان بحث و گفتگو را بین جریان های سیاسی و افراد فراهم می کند. ولی کافی نیست، چرا

که از پاسخ به شکل حکومت آینده و آلترناتیو می گریزد. بحث و گفتگو را باز می کند ولی روشن نیست برای رسیدن به کدامین هدف؟ از دموکراسی صحبت میکند، ولی از چه دموکراسی و چگونه شکلگیری آن در ایران سخنی به میان نمی آورد. پاسخ همه این ناشناخته ها را به این گفتگوها حواله می دهد و در مقابل خود و دیگران هیچ وظیفه مشخصی قرار نمی دهد.

این طرح به نیاز مردم و شرایط کنونی پاسخ نمی گوید. تنها بر بن بست راه کارگر سرپوش می گذارد. چرا که راه کارگر نمی تواند با اعتقاد به جایگزینی حکومت سوسیالیستی پس از جمهوری اسلامی، به اتحادهای جبهه ای فرا طبقاتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی تن دهد. از سوی دیگر خود بهتر از هرکس می داند که شرایط عینی و ذهنی برای چنین گذاری فراهم نیست و شکلگیری یک جبهه چپ نیز برای این هدف، بی حاصل و طبعاً ناشدنی است. اما جامعه در حال تحول است و "بحران فروپاشی رژیم اسلامی و شتاب قطبی شدن جامعه در برابر حکومت" را کاملاً درک می کند. در این موقعیت پیچیده فروم دمکراتیک مفری است برای راه کارگر. نه جبهه ای است برای سرنگونی با دیگران و در عین حال یک جمع وسیعی است از نیروهایی که خواستار برقراری دموکراسی در ایران هستند و طبعاً در تحولات آینده ایران نقش خواهند داشت و به تبع آن راه کارگر نیز در این تحول دمکراتیک مشارکت کرده است. فروم دمکراتیک کلاه شرعی است بر سر یک جبهه ناگفته و ناننوشته که یا اساساً شکل نخواهد گرفت و یا تبدیل به اشکالی از ائتلاف ها و اتحاد های فراطبقاتی خواهد شد که می تواند در تداوم خود به یک جبهه وسیع فراطبقاتی تمام عیار فراروید! در این صورت راه کارگر چه خواهد کرد؟



با کمکهای مالی خود
سازمان را در امر پیشبرد
مبارزه
یاری کنید

برای خود نوعی امپراتوری جهانی ایجاد کنند. در مقابل، ایالات متحد در موضع دفاع از لیبرالیسم قرار گرفت و اتحادی استراتژیک با اتحاد جماهیر شوروی برقرار ساخت؛ اتحادی که پیروزی بر آلمان و متحدانش را ممکن ساخت.

جنگ دوم جهانی، خسارتهای بسیار قابل ملاحظه مادی و انسانی در اروپا و آسیا به بار آورد و تقریباً هیچ کشوری از صدمات آن مصون نماند. اما، تنها قدرت بزرگ صنعتی که از ویرانیهای جنگ در امان ماند و حتی از نقطه نظر اقتصادی تقویت هم شد ایالات متحد بود که از آن پس شتاب بیشتری هم جهت تحکیم موقعیت خویش به کار گرفت. از نقطه نظر اقتصادی، ایالات متحد عجله داشت که هر چه سریعتر موقعیت خود را تقویت کند. اما آمریکا، به مثابه کاندیدای ابر قدرت جدید جهانی، با موانع سیاسی جدی روبرو بود. آنچه که محدودیتهای ژئوپلیتیک نیمه دوم قرن بیستم را مشخص می کند، تأسیس سازمان ملل متحد در آوریل ۱۹۴۵ نبود بلکه بیشتر کنفرانس "یالتا"ست که دو ماه جلوتر از آن، با شرکت فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا، وینستون چرچیل نخست وزیر انگلیس، و ژوزف استالین رهبر شوروی تشکیل شده بود. عهدنامه رسمی "یالتا" اهمیت کمتری از توافقات نیمه رسمی، ضمنی و پنهانی پیدا کرد و اهمیت این مسئله زمانی بهتر درک می شود که رفتار ایالات متحد و اتحاد شوروی را در سالهای بعدی در نظر بگیریم.

وقتی جنگ، در ۱۸ مه ۱۹۴۵ در اروپا تمام شد، نیروهای شوروی و غرب (به عبارت دیگر آمریکاییها، انگلیسها و فرانسویها) در مناطق کاملاً معینی مستقر بودند، بخصوص در طول خطی که از مرکز اروپا می گذشت و به نام خط مرزی (Oder Neisse) معروف شد. [این نام منطقه مرزی آلمان و لهستان است]. این نیروها، به استثنای چند جابجایی کوچک، دیگر از آن مواضع تکان نخوردند. این قابل درک است که در کنفرانس "یالتا"، هر یک از شرکت کنندگان، دیگری را در حفظ مواضع خود آزاد گذاشت. این توافق بیان نشده، در آسیا هم اجرا شد؛ مثلاً اشغال ژاپن توسط آمریکا و یا تقسیم کره. بنابراین، از نقطه نظر سیاسی، کنفرانس "یالتا"، توافقی بود برای تضمین وضعیت موجود که بر مبنای آن کنترل یک سوم جهان در اختیار اتحاد شوروی قرار بگیرد و دو سوم بقیه در کنترل ایالات متحد باشد.

تا ۱۹۹۱، همزیستی واشنگتن و مسکو به همین ترتیب و با برقراری "تعادل وحشت" جنگ سرد، ادامه داشت. تعادلی که سه بار به بحرانهایی

آغاز زوال آمریکا

نوشته امانوئل والرشتاین

جامعه شناس و مورخ، و مدیر تحقیقات دانشگاه "ییل" آمریکا

برگردان: شیدا نبوی

(برگرفته از نشریه "کوریه انترناسیونال"، شماره ۶۲۹، ۲۱-۲۷ نوامبر ۲۰۰۲)

به نقل از سایت "عصر نو"

سیاستهای جنگ طلبانه آمریکا، با حمله نظامی به عراق، بمباران سه هفته ای آن، ویرانی این کشور و نابودی رژیم حاکم بر آن، اوج خود را نشان داد. در این جنگ یا بهتر گفته شود در این زورگویی و قلدرومنشی کاملاً یکطرفه، نه تنها مردم عراق جان و مال خود را از دست دادند، نه تنها شهرهای بزرگ و مهم به ویرانی کشیده شد تا بعد شرکتیهای آمریکایی و انگلیسی و عمدتاً آمریکایی بتوانند از دوباره سازی آن سرمایه بیشتری بیندازند، نه تنها ملتی با فرهنگ و تمدنی بسیار کهن مورد تحقیر و سرکوب سربازان انگلیسی و آمریکایی قرار گرفت، بل، آثار تاریخی و باستانی این سرزمین که در موزه ها نگهداری می شد و حاکی از تمدنی با سابقه و فرهنگی درخشان بود، دستخوش غارت و نابودی شد. موزه ها صحنه نبرد و غارت گردید و هر آنچه در آن بود یا نابود شد و یا به سرقت رفت، و چه بسا به زودی سر از بازارها و حراجیهای اروپا و آمریکا در بیاورد.

و اما اینکه چرا آمریکا این سیاستهای جنگ طلبانه را پیروی می کند، مدتهاست که موضوع بحث و تحلیل نظریه پردازان متعدد است. از جمله، نوشته زیر از وارشتاین نظریه پرداز و جامعه شناس آمریکایی است که دلایل و ریشه های این جنگ طلبی و زورگویی را بررسی می کند و می تواند در این شرایط به درک بهتر و روشنتر این سیاستها یاری کند.

ایالات متحد در سرایش سقوط قرار دارد؟

امروز تنها معدودی این نظریه را قبول دارند. تنها گروهی که سخت بدان معتقدند، "بازها" یا عناصر و محافل جنگ طلب و واشنگتن هستند که با حدت بسیار از اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از این انحطاط مقرر، دفاع می کنند. این اعتقاد که هژمونی آمریکا به پایان خود نزدیک می شود، محصول ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیست، هرچند که همین حادثه آسیب پذیری آنرا بر جهانیان آشکار کرد. در واقع، ما، از سالهای ۷۰ شاهد ضعیف شدن تدریجی ایالات متحد، به مثابه قدرت جهانی هستیم، و ضد حمله آمریکا به تروریسم فقط این آهنگ را تشدید کرده است.

برای درک این که چرا (Pax Americana) [امپراتوری آمریکا] در سرایش افتاده، باید به جغرافیای سیاسی قرن بیستم مراجعه کنیم؛ و بویژه سی ساله اخیر. این نگاه، به نتیجه ای بسیار شفاف و غیرقابل انکار منجر می شود: عوامل اقتصادی، سیاسی و نظامی که در کسب هژمونی آمریکا ر یاری می کرد، اکنون با بیرحمی تمام موجبات انحطاط آنرا فراهم می کند.

تبدیل شدن ایالات متحد به ابرقدرت جهانی، نتیجه یک پروسه طولانی است که در واقع از

رکود ۱۸۷۳ آغاز شد. در این دوره بود که ایالات متحد و آلمان شروع کردند به تسلط فزاینده بر بخشی از بازارهای جهان، و در اساس، به زیان اقتصاد بریتانیا که در آن هنگام در مسیر تنزلی مستمر افتاده بود. این دو کشور موفق شدند پایه های سیاسی خود را تثبیت کنند؛ ایالات متحد با توفیق در پایان دادن به جنگ داخلی، و آلمان با تحقق بخشیدن به وحدت خود بعد از شکست دادن فرانسه. از ۱۸۷۳ تا ۱۹۱۴، آمریکا و آلمان به صورت اصلی ترین تولیدکنندگان در چند رشته کلیدی صنعتی درآمد بودند: آمریکا در صنایع فولاد و اتومبیل سازی، و آلمان در صنایع شیمیایی. هر چند به موجب اظهارات کتابهای درسی تاریخ، جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ آغاز شد و در ۱۹۱۸ پایان گرفت. همانطور که جنگ دوم از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به طول انجامید، اما، منطقی تر آنست که این هردو، به عنوان یک جنگ به حساب آید: "جنگ سی ساله" بین آلمان و ایالات متحد که یک صلح موقت و چند بحران محلی، در آن فاصله ایجاد کرد. این کشاکش بر سر کسب هژمونی، در ۱۹۳۳، جنبه ایدئولوژیک نیز به خود گرفت؛ زمانی که، نازیها در آلمان به قدرت رسیدند و خواستند

سخت گرفتار آمد: محاصره برلین در ۱۹۴۹-۱۹۴۸، جنگ کره در ۱۹۵۳-۱۹۵۰، و بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲. البته، در هر یک از این بحرانها، طرفین موفق شدند وضعیت موجود را حفظ کنند. به علاوه، هر بار که شوروی با بحرانی سیاسی در رژیمهای دست نشانده خود روبرو می شد؛ مثل آلمان شرقی در ۱۹۵۳، مجارستان در ۱۹۵۶، چکسلواکی در ۱۹۶۸ و لهستان در ۱۹۸۱، ایالات متحد دخالتی بیشتر از حد تبلیغات نمی کرد و می گذاشت تا شوروی، کمابیش، "هر جور می خواهد" مشکل را حل کند. البته، این انفعال، زمینه های اقتصادی را شامل نمی شد. واشنگتن از فضای جنگ سرد برای بازسازی وسیع استفاده کرد؛ ابتدا در اروپای غربی و بعد در ژاپن. منطق آمریکا در این باره روشن بود: برتری عظیم باروری تولید در آمریکا به چه درد می خورد هرگاه بقیه جهان نتواند تقاضای متناسب جهت جذب این تولیدات را فراهم آورد؟ بازسازی اقتصادی همچنین کمک می کرد تا کشورهایی که از کمکهای آمریکا برخوردار می شدند، روابطی به نفع آمریکا ایجاد کنند. احساس مدیون بودن به ایالات متحد، باعث می شود که این کشورها، وارد معاهدات نظامی با آمریکا هم بشوند و از آن مهمتر، از نظر سیاسی، مطیع و فرمانبردار آن شوند.

در این میان، عامل ایدئولوژیک و فرهنگی برتری طلبی آمریکایی را هم نباید دست کم گرفت. در این تردیدی نیست که بلافاصله بعد از جنگ است که وجهه عمومی و محبوبیت کمونیزم افزایش می یابد. امروز گرایش ما بر این است که تعداد قابل ملاحظه آرای کمونیستها را در انتخابات آزاد بلژیک، فرانسه، ایتالیا، چکسلواکی و فنلاند فراموش کنیم، همچنین گرایش و علاقه موجود، نسبت به آن، در کشورهای آسیا و آمریکای لاتین را، بدون این که از چین، یونان و ایران حرف بزنیم که انتخابات آزاد نبود ولی احزاب کمونیست بسیار با نفوذ و محبوب بودند. واکنش آمریکا، به راه انداختن یک جبهه وسیع تبلیغات ضد کمونیستی بود. با نگاهی به گذشته، به نظر می آید که اهداف این تهاجم برآورده شد؛ واشنگتن نقش رهبری "دنیای آزاد" را به دست آورد، همانگونه که اتحاد شوروی رهبر اردوگاه "ترقیخواه" و "ضد امپریالیست" شد.

پیروزی آمریکا در کسب هژمونی جهانی، بعد از جنگ، نطفه شکست او را با خود داشت. چهار اتفاق سمبلیک این مسیر را به تصویر می کشد: جنگ ویتنام، انقلابات ۱۹۶۸، فروریختن دیوار برلین در ۱۹۸۹، و عملیات تروریستی سپتامبر ۲۰۰۱. هر یک از این اتفاقات، بر تأثیرات اتفاق قبلی می افزود تا به شرایط امروز ایالات متحد

رسید: تنها ابرقدرت؛ اما عاری از قدرت واقعی، رهبر بی اعتبار و بدون پیرو دنیا، کشوری سرگردان در وادی پر ابهام جهانی که قادر به کنترل آن نیست.

جنگ ویتنام چه بود؟ در اساس، اقدام مردم ویتنام بود برای پایان دادن به استعمار و بنای حکومتی مستقل. از نظر جغرافیای سیاسی، به هر حال، این جنگ نشانه طرد وضعیت بود که "یالتا" آن را تحمیل کرده بود، طرد از جانب مردم به اصطلاح جهان سوم. اگر ویتنام به صورت سمبلی پر قدرت درآمد، به این دلیل بود که واشنگتن به نحوی ابلهانه تمام قدرت نظامی خود را در این جنگ به کار گرفت، چیزی که مانع شکستش نشد. اما، ویتنام فقط یک شکست نظامی نبود، به اعتبار و حیثیت آمریکا لطمه ای شدید وارد کرد. جنگ، ضربهء وحشتناکی به سلطه اقتصادی ایالات متحد زد. این نبرد بسیار گران تمام شد و کمابیش ذخیره های طلای آمریکا را که از سال ۱۹۴۵ به بعد حجمی انبوه یافته بود، بلعید. مضافاً به اینکه، تحمل چنین مخارجی برای آمریکا سخت بوده بخصوص در زمانی که اروپای غربی و ژاپن از رشد اقتصادی برق آسایی بهره مند بودند. این، پایان برتری اقتصادی آمریکا بود. از پایان دهه ۶۰، هر سه بلوک تقریباً مساوی بوده اند.

حمایت از مردم ویتنام، یکی از عوامل مهم انقلابات جهانی سال ۱۹۶۸ بود. اما شصت و هشتیها تنها هژمونی آمریکا را محکوم نمی کردند، بلکه تبانی پنهانی شوروی با آمریکا را هم محکوم می کردند. آنها "یالتا" را رد می کردند. این محکوم کردن، آنها را، به طور کاملاً منطقی، سوق می داد به سوی افشای ارتباطات سیاسی تنگاتنگ با اتحاد شوروی، و به عبارت دیگر و در اکثر موارد، احزاب کمونیست سنتی. اما انقلابیهای ۱۹۶۸ همچنین به سایر اجزای چپ سنتی هم حمله می کردند؛ به جنبشهای رهاپخش جهان سوم، احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی و دموکراتهای طرفدار "طرح نوین" (New Deal) در ایالات متحد، و آنها را نیز متهم می کردند به تبانی و معامله با آنچه که از آن به عنوان "امپریالیسم آمریکایی" نام می بردند.

حرکتهای ۶۸، مشروعیت توافقیهای "یالتا" را باز هم بیشتر مخدوش کرد. همانهایی که ایالات متحده براساس آن نظم جهانی را بنا کرده بود. همچنان که موقعیت شکننده "لیبرالیسم سانتاریست"، به مثابه تنها ایدئولوژی مشروع جهانی، را هم بسیار تضعیف کرد. اگر انقلابات ۱۹۶۸ نتایج مستقیم

سیاسی بسیار اندکی داشت، در عوض، در زمینه های ژئوپلیتیک و روشنفکری دستاوردهای عظیم و برگشت ناپذیری به همراه آورد. "لیبرالیسم سانتاریست"، قدرتی را که از زمان انقلابات ۱۸۴۸ اروپا به دست آورده بود، از دست داد، قدرتی که به او اجازه می داد به همان اندازه محافظه کاران را جذب کند که رادیکالها را. در عمل، موضع ایدئولوژیک رسمی ایالات متحد ضد فاشیسم، ضد کمونیسم و ضد استعماری هر چه بیشتر در دنیا بی اعتبار می شد.

بحران اقتصادی جهانی در دهه ۷۰، دو نتیجه مهم برای آمریکا در بر داشت: رکود باعث تسریع فروریختن ایده و سیاست "توسعه گرایی" شد. ایده ای که به موجب آن هر کشوری می توانست عقب افتادگی خود را جبران کند، اگر دولت آن کشور می توانست سیاستهای متناسب اتخاذ کند، نظری که پایه ایدئولوژیک جنبشهای چپ سنتی را که در قدرت بودند تشکیل می داد. این رژیمها، یکی بعد از دیگری خود را با بحرانها و آشوبهای اجتماعی روبرو یافتند؛ مثل نزول سطح زندگی، مقروض شدن رو به تزاید به نهادهای مالی بین المللی، و کاهش اعتبارشان. در دهه ۶۰، ایالات متحد وانمود می کرد کنترل جریان رهایی کشورهای جهان سوم از استعمار را در دست دارد؛ با کنترل اغتشاشات اجتماعی و تفویض آرام قدرت به دولتهای توسعه گرا و البته به ندرت انقلابی. از این بعد، ما شاهد از هم گسیختگی نظامهای مستقر شده، بالا رفتن میزان نارضایتیها، و رادیکالتر شدن مواضع هستیم. هر بار که ایالات متحد اقدام به دخالت کرد، به شکست انجامید؛ لبنان، گرنادا، پاناما و سومالی.

در حالی که ایالات متحد سرگرم مسایل و مشکلات دیگر بود، اتحاد شوروی فرو ریخت. درست است که رونالد ریگان، اتحاد شوروی را "امپراتوری شر" می نامید، و در هیجان زندگیهای ناگهانی خود، فراخوان انهدام دیوار برلین را هم صادر کرده بود، اما در واقع، این، چیزی جز رجزخوانی محض نبود و مطمئناً ایالات متحد در سقوط اتحاد شوروی هیچ تأثیری نداشت. در حقیقت، اگر اتحاد شوروی و امپراتوری اش در اروپای شرقی سقوط کرد، به همان اندازه که مربوط به این بود که چپ سنتی تمام محبوبیت و اعتبار توده ای خود را از دست داده بود، همچنین برای این بود که میخائیل گورباچف می خواست رژیم خود را با انحلال "یالتا" و با لیبرالیزاسیون داخلی (پروسترویکا و گلاسنوست) حفظ کند. گورباچف موفق شد "یالتا" را از بین ببرد، اما نتوانست اتحاد شوروی را نجات دهد.

در سرگشتگی و حیرت ناشی از این فروپاشی

ناگهانی، ایالات متحد قادر نشد که نتایج آن را کنترل کند. سقوط کمونیزم، سقوط لیبرالیزم را نیز با خود داشت؛ یعنی از بین رفتن تنها توجیه ایدئولوژیک برتری آمریکایی، توجیهی که حتی از حمایت ضمنی مخالفان ظاهری لیبرالیزم نیز برخوردار بود. نتیجه آنی و مستقیم این از دست دادن مشروعیت، اشغال کویت توسط ارتش عراق بود. اگر پیمان "یالتا" هنوز معتبر بود، هرگز صدام حسین جرأت دست زدن به چنین اقدامی را نداشت. با نگاه به گذشته، متوجه می شویم که دخالت نظامی آمریکا در جنگ خلیج، برای بازگشت به وضعیت موجود، پس از وقوع حادثه، بود. ولی آیا یک قدرت هژمونیک می تواند از مسابقه با یک قدرت منطقه ای، آنهم با نتیجه "هیچ به هیچ" احساس رضایت کند؟ صدام نشان داد که می توان مرافعه ای با واشنگتن به راه انداخت بدون این که نتیجه مهمی داشته باشد. اقدام تحریک آمیز صدام، حتی بیش از شکست ویتنام، راست آمریکا و به عبارت درست تر، جنگ طلبان آمریکا را جریحه دار کرد. و این، روشن می کند که چرا امروز، آنها فقط یک هدف دارند: اشغال عراق و نابودی رژیم حاکم بر آن.

بعد، ۱۱ سپتامبر فرا می رسد. شوک و واکنش. به رغم آن که بعضیها می گویند، عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، قدرت آمریکا را بطور بیسابقه ای به لرزه در آورد. بانیان این عملیات، قدرت بزرگ نظامی نبودند. بلکه اعضای یک نیروی نظامی غیردولتی بودند با انگیزه ای بسیار قوی، پول زیادی در اختیار داشتند، به اضافه طرفداران فداکار و معتقد، و یک پایه محکم در حکومتی ضعیف. بطور خلاصه، از نظر نظامی، آنها هیچ بودند ولی با این وجود، توانستند عملیات گستاخانه ای در خاک آمریکا انجام دهند.

در ژانویه ۲۰۰۱، زمانی که جرج بوش به قدرت رسید، سیاست خارجی کلینتون مورد انتقاد شدید وی قرار گرفت. بوش و مشاورانش با وجود علم و اطلاع کامل هرگز نپذیرفتند که سیاست انتخاب شده توسط کلینتون، همانی بوده که همه رؤسای جمهوری آمریکا؛ از جرالده فورده گرفته تا رونالد ریگان و بوش پدر داشته اند. سیاست دولت بوش قبل از ۱۱ سپتامبر هم همین بوده است. کافی است برخورد کاخ سفید را با سقوط هواپیمای جاسوسی آمریکا در چین، در آوریل ۲۰۰۱، در نظر بگیریم تا بفهمیم که احتیاط کلمه کلیدی بوده است.

بعد از ۱۱ سپتامبر، بوش تغییر جهت داد. جنگ با تروریسم را اعلام کرد. به آمریکاییها اطمینان داد که "هیچ تردیدی در مورد نتیجه [این جنگ] وجود ندارد" و به همه دنیا اعلام داشت که از این پس دو حالت بیش نیست: یا با آمریکا و یا علیه آن. جنگ

طلبان که طی مدتی طولانی، حتی از جانب دولتهای محافظه کار نیز کنار نگه داشته شده بودند، سرانجام بر سیاست آمریکا غالب شدند. موضع آنها روشن است: ایالات متحده برتری نظامی خردکننده ای دارد، و حتی اگر تعدادی از رهبران خارجی معتقد باشند که می توانند مانع قدرت نمایی آمریکا بشوند، هیچ کاری نمی توانند بکنند، و اگر هم آمریکا خواست خود را تحمیل کند، واکنشی نشان نمی دهند. جنگ طلبان فکر می کنند ایالات متحده به دو دلیل باید به مثابه قدرت امپراتوری عمل کند: اول اینکه هیچکس هیچ حرفی نخواهد زد، و دیگر اینکه اگر قدرت خود را نمایش ندهد، بیش از پیش به حاشیه رانده خواهد شد.

تا امروز، موضع طرفداران جنگ در سه زمینه خود را نشان می دهد: حمله نظامی به افغانستان، حمایت از اسرائیل در اقداماتش برای امحاء دولت فلسطین، و اشغال عراق که در مرحله تدارک است. جنگ طلبان در حوادث اخیر نشانه های این را می بیند که مخالفت با اقدامات آمریکا، اگرچه بیشک وجود دارد، اما اساسا از حد اعتراضات لفظی فراتر نمی رود.

نه اروپای غربی، نه روسیه، چین یا عربستان سعودی، به نظر نمی آید که واقعا برای قطع رابطه با ایالات متحده آماده باشند. و این برای جنگ طلبان دلیلی است بر اینکه واشنگتن هر طور می خواهد می تواند عمل کند. با این شیوه و با این ارزیابی از جانب آنهاست که اگر ارتش آمریکا عراق را اشغال کند و یا در نقاط دیگر دنیا دخالت کند هیچ اتفاق مهمی روی نخواهد داد. از شگفتیهای قضیه این که امروز تفکر جنگ طلبان با چپ بین المللی در این مورد یکی شده است، با آنها که تمام وقت علیه سیاست آمریکا هیاهو می کنند چون تصور می کنند که شانس پیروزی واشنگتن زیاد است.

اما، تفسیرات جنگ طلبان غلط است و فقط به سقوط کشورشان کمک می کند، روند تضعیف تدریجی را تبدیل به یک سقوط ناگهانی و شدید می کند. به طور خیلی مشخص، اقدامات طرفداران اعمال زور، به دلایل نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیک، به شکست می انجامد. بی هیچ تردیدی قدرت نظامی، هنوز بزرگترین برگ برنده ایالات متحده است، و در واقع هم تنها برگ برنده آن.

امروز، ایالات متحد قویترین قوای نظامی دنیا را در اختیار دارد و با توجه به اظهارات اخیر در مورد تکنولوژی جدید نظامی، پیشرفت آمریکاییها در این زمینه، بسیار فراتر از

مجموعه پیشرفتهایی است که در دهسال گذشته داشته اند. آیا این به این معنی است که با حمله به عراق می تواند سریعاً این کشور را اشغال کند و یک حکومت "دوست" و با ثبات را به کار بگمارد؟ احتمالش بسیار ضعیف است. فراموش نکنیم که در سه جنگ مهم که ارتش آمریکا از سال ۱۹۴۵ تاکنون در آن درگیر بوده (کره، ویتنام و خلیج)، یکی به شکست انجامید و در دو دیگر نیز بردی نداشت. هیچ چیز افتخارآمیزی در این زمینه وجود ندارد.

همچنین باید ظرفیت مردم آمریکا را برای تحمل "عدم پیروزی" در نظر گرفت. آمریکاییها همواره بین شور و حرارت و وطنپرستی، که همیشه در زمان جنگ به نفع رؤسای جمهور بوده، و تمایل عمیق به انزوایابی از بقیه جهان نوسان دارند. از ۱۹۴۵، هر بار که از تلفات انسانی افزایش یافته، احساسات وطنپرستانه عقب نشسته است. چرا امروز واکنشها باید متفاوت باشد؟ و حتی اگر جنگ طلبان (که تقریباً همیشه غیرنظامی هستند) نسبت به افکار عمومی بی تفاوتی نشان می دهند، در مورد ژنرالها اینطور نیست، آنها هنوز شکست سخت ویتنام را فراموش نکرده اند.

و از جبهه اقتصادی چه باید گفت؟ در دهه ۸۰، کارشناسان آمریکایی با جار و جنجال بسیار از معجزه اقتصاد ژاپنی حرف می زدند. در سالهای ۹۰، با پیش آمدن مشکلات اقتصادی در ژاپن آرام شدند. با این وجود، بعد از ارزیابی مبالغه آمیز پیشرفتهای ژاپن، امروز حکومت آمریکا به نحوی افراطی به خود اطمینان دارد و گویا قانع شده که حالا دیگر ژاپن بسیار عقب است. اما، واقعا هیچ چیز اینهمه پیروزمایی را توجیه نمی کند.

به این قسمت کوتاه که از نشریه "نیویورک تایمز" در ۲۰ آوریل ۲۰۰۲ برگرفته شده توجه کنید: "یک لابراتوار ژاپنی سریعترین کامپیوتر دنیا را به کار گرفته است. یک دستگاه بسیار کامل که قدرت محاسبه اش معادل بیست کامپیوتر قوی و سریع آمریکایی است و بسیار بالاتر از آخرین رکورددار، یعنی کامپیوتر ب.ام.و. قرار دارد. این پیروزی [...] نشان می دهد که مسابقه تکنولوژیک که بسیاری از مهندسان آمریکایی فکر می کنند آنرا به حد غیرقابل دسترسی ترقی داده اند، بسیار دور از این مرحله است." مقاله، سپس تأیید می کند که: "اولیتهای علمی و تکنولوژیک" در این دو کشور یکسان نیست.

کامپیوتر ژاپنی برای محاسبه تغییرات جوی ساخته شده، و کامپیوترهای آمریکایی برای اینکه بتوانند کار اسلحه را بهبود ببخشند. این تضاد، خلاصه کننده یکی از قدیمی ترین حقایق

رهبر آمریکایی عراق کیست؟

ترجمه و اقتباس: مهرنوش کیان

آینده هستند. “چلبی” رهبر کنگره ملی عراق، بانکدار و تحصیل کرده آمریکا است و در سی سال گذشته در اردن و آمریکا زندگی کرده است. وی مورد حمایت گروه “رامزفلد” بوده و ورود او و هفتصد مرد مسلح به جنوب عراق بدون تأیید و اطلاع وزارت کشور صورت گرفته بود. ظاهراً “کالین پاول” “با” چلبی “موافق نبوده و معتقد است که وی در عراق از پایگاه لازم مردمی برخوردار نیست.

اما رئیس آمریکایی حکومت بعدی عراق کیست؟ پرزیدنت، نایب پادشاه، فرماندار، کلانتر. نمی توان دقیق گفت که عنوان “جی گارنر”، ژنرال بازنشسته آمریکا که قرار است رهبری عراق را پس از صدام به عهده بگیرد را چه باید گذاشت. او خود ترجیح می دهد او را “هماهنگ کننده دستگاه اداری” بنامند. این نام بی طرفانه شغل آتی او به عنوان ریاست “دفتر کمک های انسانی و بازسازی” است که پنتاگون برای حکومت بر ۲۲ میلیون عراقی پس از پایان جنگ برای سازمان دهی کمک های انسانی و زمامداری معامله پر منفعت بازسازی تشکیل داده است.

پرونده “گارنر” بسیار جالب است. او پیشینه ای جالب در عملیات کمک های انسانی تحت حمایت سازمان ملل داشته و نقش مهمی در حمایت از کردهای شمال عراق پس از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ در عملیاتی به نام “فراهم آوری رفاه” ایفا کرده است. آنچه که امروز بسیار مهم است این است که او بر خلاف همکاریش ژنرال “تامی فرانکس” که احتمالاً فرماندار نظامی عراق خواهد شد، لباس نظامی را در آورده و به عنوان فردی

حمله به عراق فصل جدیدی را در روابط بین المللی باز کرده است. تغییر دولت و سر کار آوردن حکومت های دست نشانده پدیده جدیدی نیست، ولی آنچه امروز در عراق رخ می دهد عریان ترین شکل تجاوز و دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر است. دولت بوش، خمینی وار، از ابتدا به روشنی اعلام کرده بود که پس از پایان جنگ در عراق “دولت تعیین خواهد کرد. بالاخره پس از حدس و گمان های بسیار رئیس آمریکایی و عراقی دولت آینده تعیین گردیدند. بنا به گفته رامزفلد و ولفو ویتز (معاون وزیر دفاع) ژنرال بازنشسته ارتش، “جی گارنر” پس از پایان جنگ حاکمیت را به دست خواهد گرفت تا به همراه همکاران عراقی خود زمینه را برای ایجاد دولتی انتخابی از طرف مردم آماده نماید. “ولفو ویتز” در مصاحبه ای اعلام کرد که مدل پیشنهادی پنتاگون تشکیل وزارت خانه های موازی تحت کنترل عراقی ها و آمریکایی هاست که البته بخش آمریکایی آن رهبریت را به دست دارد. مسئولیت کارهای اداری مثل خدمات بهداشتی، تامین برق و آب و غیره به تدریج به عهده عراقی ها قرار می گیرد. وی گفت که ژنرال “تامی فرانکس” که هم اکنون جنگ در عراق را رهبری می کند زنجیره ای از جلسات “شهرداری ها” را تشکیل می دهد که در آن معتمدین محلی و نیروهای مولفین شرکت خواهند کرد. بدین ترتیب آمریکا امیدوار است که زمینه را برای تشکیل دولتی منتخب مردم فراهم نماید.

از طرف دیگر به نقل از نیویورک تایمز، دولت بوش اعلام کرده که از هفته آینده تلاش برای یافتن رهبران عراقی که در گرداندن دولت به آمریکا کمک کنند را آغاز خواهد کرد! در همین ارتباط “ولفو ویتز” گفت که آمریکا در پی تماس با رهبران محلی و مذهبی و یافتن کسانی که از نظر آمریکا “معروف و معتبر” بوده و “کارنامه ای در خور توجه دارند” هستند. به نظر می رسد که میان وزارت دفاع به رهبری “رامز فلد” و وزارت کشور به رهبری “پاول” اختلافات جدی در باره آینده عراق وجود دارد. کاندید “رامز فلد”، ژنرال بازنشسته “جی گارنر”، پست رهبری دولت موقت را بدست آورده است. دعوا در حال حاضر بر سر کاندید عراقی دولت موقت، “احمد چلبی”، است که به شدت از جانب “رامز فلد”، “دیک چینی” و “ولفو ویتز” حمایت می گردد. “چلبی” در یک اقدام ناگهانی همراه با هفتصد نفر مسلح به سلاح های سبک توسط هوا پیمای های آمریکایی به شهر ناصریه برده شد. “ولفو ویتز” ادعا می کند که وی در آنجا موفق شده حدود ۱۰۰۰ نفر را به دور خود جمع کرده و “اثری آرام بخش بر جمعیت” داشته است! معاون رئیس ستاد ارتش، ژنرال “پیتر پیس” با تأیید اینکه آمریکایی ها تعدادی از مخالفان رژیم عراق را به جنوب این کشور آورده اند، گفت که: “اینان پایه گذاران ارتش آزادی بخش عراق در

وجود دارد: یا راه جنگ طلبان را پیش می گیرد با نتایج بسیار منفی برای همه و بخصوص برای خودش. و یا متوجه می شود که این رفتار بسیار بدفرجام است. به نظر می رسد که حق انتخاب پرزیدنت بوش بسیار محدود است و ایالات متحد، به مثابه نیروی محرک سیاست بین المللی، احتمالاً به سقوط خود ادامه می دهد.

سئوال واقعی این نیست که آیا ابرقدرت آمریکا در حال زوال است یا نه، سئوال اینست که آیا ایالات متحد می تواند راهی برای سقوط آبرومندتری پیدا کند، بدون ضرر و زیان فوق العاده بیشتر برای جهان و برای خود آمریکا.



کنند و یا نمی خواهند مستقیماً در مقابل کاخ سفید قرار بگیرند، اما همین که کند حرکت می کنند یا تردید نشان می دهند، به ایالات متحد آسیب می رساند. در واکنش به این روش، ایالات متحد می خواهد نظر خود را با نخوت به آنها تحمیل کند، و نخوت، تأثیرات شومی دارد. استفاده افزونتر از نفوذ خود برای تأمین مقاصد، در نهایت به کاهش بیشتر این نفوذ می انجامد و باعث رشد کینه و بغض می شود.

در جریان دو قرن اخیر، ایالات متحد سرمایهء ایدئولوژیک بسیار زیادی اندوخت. اما در زمان حاضر، آنرا به اسراف خرج می کند، حتی سریعتر از خرج مازاد طلاهایش در سالهای ۶۰.

در دهسال آینده، دو امکان در مقابل آمریکا

تاریخ برتری طلبی است. قدرت مسلط نیروی خود را (حتی به ضرر خود) بر روی نظامیگری متمرکز می کند، در حالی که آنکه می خواهد جایگزین او شود بر روی اقتصاد متمرکز می شود؛ آنچه همیشه بیشترین بهره را داشته است. قبلاً این در مورد ایالات متحد صدق می کرد، حالا چرا در مورد ژاپن چنین نباشد، شاید در چارچوب اتحادی با چین؟

در خاتمه، باقی می ماند قلمرو ایدئولوژیک. در حال حاضر، اقتصاد آمریکا نسبتاً ضعیف است بخصوص اگر مخارج گزاف نظامی را در نظر بگیریم که استراتژی جنگ طلبان در بر دارد. به علاوه، واشنگتن از نظر سیاسی همچنان منزوی است. هیچکس، یا تقریباً هیچکس (به جز اسرائیل) موضع جنگ طلبانه را عاقلانه و شایسته تشویق و پشتیبانی نمی داند. کشورهای دیگر یا احتیاط می

غیر نظامی عمل می کند. از طرف دیگر او ارتباط بسیار نزدیکی با تندروها یعنی وزیر دفاع آمریکا، "رامز فلد"، معاون وی "پل ولفو ویتز" و معاون رئیس جمهور "دیک چینی" که طرفدار سیاست دور نگاه داشتن سازمان ملل، مثل پیش از جنگ هستند، دارد.

همچنین وی مانند افراد ذکر شده به شدت طرفدار اسرائیل است. او در شکل دهی به سیاست دفاعی بحث انگیز آمریکا، شامل سیستم دفاعی موشکی آمریکا که نقض واضح معاهده ضد موشک های بالیستیکی سال ۱۹۷۲ می باشد، نقش داشته است. شرکتی که وی در حال حاضر برای آن کار می کند، متخصص تولید موشک بوده و منبع مالی آن توسط بکارگیری این موشک ها در اسرائیل و در حال حاضر در جنگ عراق تامین می شود.

با توجه به پیش زمینه وی، آژانس های کمک رسانی به نقش او با دیده شک و تردید می نگرند. "فیل بلومر" عضو "آکس فام" (یک سازمان خیریه انگلیسی) می گوید: "عراقی ها باید بر عراق حکومت کنند و حکومت موقت باید تحت نظر سازمان ملل باشد و نه آمریکا. بدترین حالت این است که در راس حکومت عراق در دوران بازسازی یک آمریکایی یا انگلیسی باشد که با صنایع نظامی و یا نفتی نیز ارتباط نزدیک داشته باشد."

نظرات "گارنر" در باره کارایی ارتش آمریکا در ایفای نقش انسان دوستانه در دوران برنامه "تامین رفاه" در شمال عراق کاملاً روشن شد. او گفت که ارتش ابزاری نجات بخش در شکل دهی به عملیات انسان دوستانه آینده است. اما نکته در این است که این برنامه اساساً تحت نظر و حمایت سازمان ملل انجام گرفته بود و جنگی که در آن زمان انجام شد نیز مورد تأیید این سازمان بود.

امروزه رابطه میان "گارنر" و سازمان ملل بسیار پر تنش است. این تنش در جلسه بسیار سرد اوایل ماه مارس که در طی آن او در باره نقش خود قبل از ترک آمریکا به سوی کویت توضیحاتی داد، کاملاً هویدا بود. یکی از مقامات سازمان ملل پس از پایان جلسه گفت که: "شرکت در این گردهمایی به منظور ایجاد هماهنگی یا مشاوره صورت نگرفته بود. سازمان ملل با این برخورد موافقت ندارد چرا که عملیات این سازمان مستقل بوده و ما نیازی به مشاوره با آمریکا نداریم. آمریکایی ها هم با ما مشاوره نکردند چون همگان می دانند که آنها می خواهند بدون شرکت سازمان ملل عملیات خود را پیش ببرند."

علیرغم پیشرفت ها در زمینه نقش سازمان ملل در بازسازی از طریق گذراندن قطعنامه ای جدید و بسط نقش سازمان ملل در برنامه نفت برای غذا، بسیاری از مقامات این سازمان تردید های عمیق نسبت به نیت آمریکا و بخصوص دوستان آقای "گارنر" دارند. یکی از این مقامات گفت: "پاول این نبرد(نبرد داخلی میان وزارت دفاع و وزارت

کشور) را باخته است. کاملاً واضح است که "رامز فلد"، "چینی" و بقیه دست بالا را دارند و معتقدند که چون جنگ را به تنهایی پیش بردیم، منفعت های بعدی را نیز باید به تنهایی ببریم. "گارنر" مهره آنان است و به همه این سیاست ها کاملاً معتقد است."

"گارنر" "بجز روابط محکم با پنتاگون، به عنوان ارتشی سابق، به جناح راست جمهوری خواه ها وابسته است. دوستی او با معاون رئیس جمهور، "دیک چینی"، به دوران شرکت او در برنامه "تامین رفاه"، یعنی هنگامی که "چینی" وزیر دفاع در دولت "بوش پدر" بود برگشته و رابطه اش با "رامز فلد" با همکاری در برنامه سیاست دفاع موشکی عمیق تر گردید.

این روابط شرکت های غیر آمریکایی را نگران ساخته است. آن ها معتقدند که آمریکایی ها می خواهند بدون توجه به سازمان ملل قراردادهای بازسازی را میان خود قسمت کنند. یک شرکت وابسته به کمپانی قدیمی "دیک چینی" به نام "هالی برتون" اخیراً موفق به دریافت قراردادی برای خاموش کردن آتش چاه های نفتی در عراق گردید.

(لازم به یادآوری است که این شرکت پس از دریافت قرارداد متخصصان کویتی که در حال خاموش سازی چاه ها بودند را از محل دور کرد، مترجم) "هالی برون" و "بشتل" که دارای روابط قوی با جمهوری خواهان هستند در لیست نهائی شرکت هایی که می توانند در برنامه ۹۰۰ میلیون دلاری برای بازسازی، تحت نظر "گارنر" شرکت کنند، قرار داشتند.

شرکت های انگلیسی پس از اعتراضات و لابی فراوان بالاخره موفق شدند یک انگلیسی را در دفتر "گارنر" وارد نمایند و وزیر بازرگانی برای شرکت بیشتر انگلیسی ها همچنان اقداماتی را انجام می دهد.

اما کنترات گیرندگان می گویند که به تقاضا های آنها برای شرایط قراردادهای پاسخی داده نمی شود. یکی از آنان گفت: "ما از این بابت نگران هستیم. پشت پرده دعوی عظیمی بر سر این که "هالی برن" و "اشتلت" تمامی قراردادهای را می گیرند در جریان است و ما هم نمی توانیم با مردم ارتباط مستقیم برقرار کنیم."

اما نگرانی ها از این مسائل فراتر می رود، بخصوص اگر کار "گارنر" با "رامز فلد"، اقدامات تجاری و عقایدش در باره اسرائیل را در نظر بگیریم. "رامز فلد" رئیس کمیسیون بررسی خطر موشک های بالیستیکی برای آمریکا بود و در ۱۹۹۸ به کنگره گزارشی در این باره داد. کمیسیون "رامز فلد" در این گزارش سه کشور را به عنوان کشورهایی که آمریکا را تهدید می کنند مطرح نمود: کره

شمالی، ایران و عراق و بدین ترتیب اولین قدم برای طرح کشورهای مثلث شیطنی و سیاست "استراتژی پیش گیرانه" مطرح گردید.

"گارنر" در چارچوب برنامه "رامز فلد" در جنگ ستارگان، بکارگیری موشک های "پاتریوت" در اسرائیل، در ۱۹۹۱ و در طی جنگ خلیج شرکت داشته و فرمانده دفاع فضایی و استراتژیک ارتش آمریکا در سال های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ بود. پس از آن که کارایی موشک های "پاتریوت" در سال ۱۹۹۲ در کنگره زیر سؤال رفت، "گارنر" تمامی انتقادات را نادرست دانسته و ادعا کرد که کار موشک ها در اسرائیل تا ۴۰ و در عربستان تا ۷۰ درصد مثبت بوده است. امروزه "گارنر" در بخش مالی پروژه موشک های "پاتریوت" جدید، که اخیراً در عراق به کار گرفته شدند، شرکت دارد. او مدیر شرکت "اس، وای کولمن"، کنترات گیرنده سیستم های موشکی که کار پشتیبانی تکنیکی از پروژه های جاری را نیز به عهده دارد، می باشد. اسرائیل به سیستم جدید دفاعی به نام "تیر" مجهز است. شرکت "اس وای کولمن" در این زمینه نیز فعال است! "گارنر" بر اجرای برنامه توسعه این سیستم ها که به نظر برخی تا ۸۰ درصد توسط آمریکا

تامین مالی شده بود، دست اندر کار بود. رابطه "گارنر" با اسرائیل به برنامه های موشکی محدود نمی شود. در اکتبر ۲۰۰۰ او بیانیه ای که اظهار می کرد: "اسرائیل در مقابله با خطر جدی (تروریسم) مورد حمایت رهبری فلسطینی ها با خویشتن داری بسیار عمل کرده است." سازمان تهیه کننده این بیانیه "انستیتیوی یهودی امور امنیت ملی" که "چینی" و "ریچارد پل" از اعضای آن هستند، بود. قابل توجه است که همین هفته گذشته "پل" به دلیل دریافت ۷۲۵ میلیون دلار برای کمک به سرگیری یک معامله با شرکت ورشکسته تلفن "گلوبال کراسینگ" مجبور به استعفا از پست خود (رئیس یکی از کمیته های اصلی مشاوران رامز فلد) گردید.

بدون این همه نیز مسلماً کسی انتظار نداشت "جی گارنر" پرچمدار بازگشت دموکراسی در عراق گردد ولی کارنامه وی جای هرنوع شک و تردیدی را از میان بر می دارد.

منابع:

„Man who would be king of Iraq“ from Observer, 30.03
U.S. to recruit Iraqi civilians to interim posts, from the New York Times, 11.04
Pentagon defends Chalabi but won't „Anoint“ him, The New York Times, 10.04
New Iraqi Leaders Eye „Rolling Dialogue“, The New York Times, 11.04
New Iraq Government could take 6 months, Wolfowitz says, The New York Times, 06.04

بیانیه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران جنگ آمریکا در عراق، جنگ علیه تمامی بشریت است

این طریق اعمال نفوذ بر روند های رشد اقتصادی و دست یافتن به امکان سلطه بلامنازع بر همه جهان است. در این استراتژی تسلط بر منابع انرژی موجود در خاورمیانه، حوزه خلیج فارس و دریای خزر از اهمیت استراتژیک برخوردار است و جایگاهی حیاتی در نیازهای اقتصادی آمریکا برای سلطه بر منابع انرژی جهان دارد. برنامه استراتژیک اعلام شده آمریکا از همان دهه پایانی قرن گذشته، تسلط کامل بر منابع انرژی این حوزه جغرافیایی و اعمال کنترل کامل بر آن است. جنگ در افغانستان، استقرار نیرو در آسیای میانه، تمرکز صد ها هزار نفر نیروی مسلح در خلیج فارس و دست آخر اشغال عراق، همه اجزای یک نقشه واحد اند.

۴) نتیجه جنگ آمریکا علیه عراق از پیش روشن است. نیروی نظامی دولت عراق به هیچ وجه قابل مقایسه با ماشین جنگی آمریکا و انگلیس نیست. آن ها جنگ را تا سقوط حکومت صدام ادامه خواهند داد. اما سقوط صدام به معنی پایان جنگ نخواهد بود. ادامه حضور نظامی آمریکا در منطقه، خود عامل رشد نظامی گری و رشد و نمو گروه های بنیادگرای اسلامی خواهد شد. ارتش آمریکا به عنوان نیروی اشغالگر، مورد خصومت و حمله قرار خواهد گرفت. نفرت از آمریکا گسترده تر خواهد شد. دولت آمریکا در میان اعراب نه طرفدار آزادی و نیروی ضد دیکتاتوری، بلکه بر عکس بعنوان حامی بدون قید و شرط دولت اسرائیل از یک سو، و مدافع حکومت های دیکتاتور منطقه از جمله صدام حسین از سوی دیگر، شناخته می شود.

ادعای دولت آمریکا به عنوان مدافع دموکراسی، برای مردم منطقه غیر قابل تصور است. تاریخ معاصر جهان مملو از دخالت گری ها و توسعه طلبی های آمریکا در کشورهای دیگر است. کودتای ۲۸ مرداد در کشور ما نمونه بارز اقدام رسمی دولت آمریکا علیه یک جنبش دموکراتیک و دخالت در امور دیگر کشور هاست.

پیروزی نظامی آمریکا در این جنگ و سقوط صدام به معنی تسلیم مردم عراق به اراده آمریکا و یا رژیم دست نشانده آمریکا نخواهد بود. مردم عراق هرگز کسانی را که دوبار و در دو جنگ خانمانسوز خانه هایشان را بر سر شان خراب کرده و با درهم شکستن بنیان های اقتصادی و تحریم دوازده ساله اقتصادی، کشورشان را به بزهوتی تبدیل نموده اند و از نظر اقتصادی ویران ساخته اند، هرگز نخواهند بخشید و در هیات هر آمریکائی در هر کجای عراق یک دشمن اشغالگر را خواهند دید. به همانگونه که امروز هر خانه ای در شهر های عراق بمثابه یک هدف نظامی بمباران می شود و هیچ کس در هیچ کجای عراق از بمب ها و گلوله های آمریکائی ها در امان نیست.

۵) اشغال عراق اولین حلقه از سیاست درازمدت حکومت آمریکا است. دولت آمریکا در اندیشه تغییر جغرافیای سیاسی منطقه از طریق تعویض حکومت های "غیر دوست آمریکا" با حکومت های تحت نفوذ خود است. اتمام جنگ در عراق آغاز دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر خواهد بود. دو عامل مهم می تواند در چگونگی ادامه سیاست سلطه جویانه آمریکا در منطقه تاثیر بلاواسطه داشته باشد: نخست میزان مقاومت در مقابل تهاجم نظامی آمریکا از یک سو و مهمتر از آن مقاومت در مقابل کوشش های آمریکا بر تحمیل یک حکومت دست نشانده در بغداد. هر قدر این مقاومت ها بیشتر باشد، آمریکا در پیشبرد سیاست خود با مشکل بیشتری روبرو خواهد شد. دوم جنبش ضد جنگ و صلح طلب جهانی،

۱) دولت آمریکا، از سحرگاه روز ۲۹ اسفند ۱۳۸۱ (برابر با ۲۰ مارس ۲۰۰۲) تاکنون جنگ ویرانگری را بر مردم عراق تحمیل کرده است. آمریکا علیرغم مخالفت شورای امنیت سازمان ملل، بدون توجه به خواست های جنبش جهانی علیه جنگ با زیر پا نهادن میثاق های بین المللی به عراق حمله کرده است. در این تهاجم ارتش انگلستان نیز شرکت دارد. دولت های اسپانیا، استرالیا و چند کشور دیگر نیز بر جنگ آمریکا در عراق صحه گذاشته با آن همکاری می کنند.

جنگ آمریکا، جنگی فقط علیه عراق و برای فقط برچیدن بساط دیکتاتوری در بغداد نیست. دیکتاتوری در بغداد نه دلیل که بهانه و وسیله توجیه این جنگ است. دولت آمریکا با حمله به عراق و دور زدن سازمان ملل، جهان را به دوران جدیدی از ناامنی ها و جنگ ها سوق داده است. تهاجم آمریکا به عراق، اعلام جنگ دولت آمریکا به تمامی نیرو های صلح دوست و مترقی جهان و آغاز رسمیت دادن به اقدامات نظامی یک جانبه آمریکا در عرصه بین المللی است.

۲) قربانیان جنگ آمریکا در عراق قبل از همه مردم بی پناه عراق هستند. مردم عراق در طول ۱۲ سال گذشته زیر بار تحریم کامل اقتصادی عراق از هستی ساقط شده اند و بیش از ۶۰ درصد اهالی عراق امروز از برنامه "غذا در برابر نفت" تغذیه می کنند که از طریق فروش کنترل شده نفت برای خرید مواد غذایی تامین شده و زیر نظر سازمان ملل پخش می شود. بیمارستان ها فاقد دارو های اولیه مثل آنتی بیوتیک و غیره هستند. بیماران سرطانی و نظیر آن بدلیل محدودیت ورود دارو و تجهیزات ضروری پزشکی، محکوم به مرگ هستند. در چنین شرائطی هنوز خرابی های بمباران های ۱۲ سال پیش بازسازی نشده، دوباره موشک های کروز آمریکا بر فراز شهر ها به پرواز در آمده اند و هر شب صد ها تن مواد منفجره و بمب بر سر مردم ریخته می شود و صد ها نفر از مردم عادی و غیر نظامی جان خود را در زیر آوار خانه و کاشانه شان از دست می دهند. تمام خاک عراق به میدان جنگ تبدیل شده است و سربازان آمریکائی به هر عراقی که می بینند، از کودک و زن و مرد بدون اخطار شلیک می کنند و کسانی را که در تلاش فرار از جهنم بمب های خوشه ای در مناطق مسکونی هستند، در گذرگاه های شهر ها قتل عام می کنند.

۳) اشغال کویت توسط صدام در سال ۱۹۹۱، بهانه لازم برای آغاز اجرای "نظم نوین" را در اختیار آمریکا قرار داد. این جنگ نیز زیر عنوان "رها سازی از دیکتاتور" همان هدف تامین "نظم نوین جهانی" را دنبال می کند. در این نظم، جهان بر محور منافع آمریکا می چرخد. با پایان جنگ سرد در دهه پایانی قرن گذشته و با فروپاشی اردوگاه سابق سوسیالیستی، آمریکا به تنها قدرت نظامی نیرومند جهان تبدیل شد. در عین حال رهبری بلامنازع آمریکا بر جهان سرمایه داری در دوران جنگ سرد، عملا موضوعیت خود را از دست داد و همزمان با اهمیت یافتن نهاد های بین المللی بر ویرانه های جنگ سرد، استراتژی های ایالات متحده به طرح و اجرای سیاست حفظ سیادت این کشور پرداختند. "نظم نوین جهانی" هم زمان با دور جدیدی از رقابت در گسترش حوزه های نفوذ بین سه قطب سرمایه داری، (آمریکا، اروپا و ژاپن) در بازار های جدید، و همچنین حوزه های نفوذ سیاسی بین قدرت های جهانی چون روسیه و چین و اروپا، از سوی آمریکا مطرح شد که حلقه اصلی آن را کنترل کامل بر منابع اقتصادی و طبیعی در جهان، با استفاده از قدرت نظامی برتر و از

هر روز میلیون ها نفر با خواست پایان دادن به جنگ در اقصی نقاط جهان به خیابان ها می روند.

جنبش ضد جنگ از دل همکاری میان جنبش های اجتماعی و سازمان ها و تشکل های کارگران، زنان، جوانان، احزاب و سازمان های مترقی سیاسی اعم از سازمان های دمکرات، چپ و سبز ها، نهاد های مدافع حقوق بشر و ... بر آمده است. نویسندگان، روشنفکران، دانشمندان و هنرمندان بسیاری در صفوف این جنبش حضور فعال دارند و بر همبستگی و اتحاد و مقاومت در برابر سلطه جوئی و جنگ طلبی و قلدری به مقابله برخاسته اند. این جنبش بیان وجدان آگاه بشریت و نوید بخش جهانی بدون جنگ و دیکتاتوری و زورگوئی و پاسخ دندان شکنی به دولت جنگ طلب آمریکا و متحدین آن است.

جنبش جهانی صلح، برخاسته از آگاهی و انتخاب همزیستی صلح آمیز بشریت و آئینه آلترناتیو بشریت متمدن در برابر نظم نوین سلطه گری امپریالیستی دولت امریکاست.

۸) جنگ آمریکا در عراق باید به فوریت قطع گردد و تصمیم در مورد چگونگی ادامه وضعیت در عراق به عهده سازمان ملل گذاشته شده، زیر نظر این سازمان به خرابی های ناشی از جنگ رسیدگی شده، نیاز های اولیه مردم در شهر های بمباران شده تامین گردد. کمک فوری به مردم و بخصوص آسیب دیدگان از جنگ کنونی سازمان داده شود و شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد در عراق فراهم شده، مقدمات آن از جمله آزادی بیان، مطبوعات و احزاب مهیا گردد.

منطقه خلیج غیر نظامی اعلام شده و نیروی نظامی ایالات متحده از خلیج فارس خارج گشته و امنیت جمعی منطقه با همکاری همه کشور های خلیج تضمین شود.

کمیته مرکزی

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۵ فروردین ۱۳۸۲ - ۴ آوریل ۲۰۰۳

به عنوان نیرویی جدی در مقابل سیاست های توسعه طلبانه امریکا در تداوم خود به اهرمی پایدار در تقابل با سیاست های میلیتاریستی امریکا فراروید. گسترش این جنبش و فشار آن بر رهبران سیاسی کشور های جهان و بویژه سردمداران کشور های سرمایه داری غرب، دولت امریکا را در یافتن متحدینی برای اجرای نقشه های خود با مشکل مواجه کرده و امکان منزوی شدن امریکا در عرصه سیاست بین المللی را جدی تر خواهد نمود.

دولت آمریکا برای جلب افکار عمومی به پذیرش سیاست های توسعه طلبانه خود، به حمایت رهبران سیاسی غرب نیازمند است. گسترش جنبش صلح طلبی پاسخ مثبت دولت های غربی به این نیاز امریکا را دشوارتر خواهد کرد. فشار افکار عمومی بر دولت های متحد فعلی آمریکا بویژه در انگلستان و اسپانیا شاهد گویای این واقعیت است.

۶) اقدام آمریکا در عراق بر خلاف تمامی موازین شناخته شده بین المللی و فرمان حمله رئیس جمهور آمریکا به عراق، تجاوز آشکار به یک کشور دیگر و زیر پا گذاشتن استقلال ملی و حق حاکمیت عراق و مصداق تجاوزگری در حقوق بین الملل است. دفاع از حق حاکمیت مردم عراق بر سرنوشت خود و محکوم نمودن جنگ آمریکا علیه مردم عراق به مفهوم دفاع از حکومت مستبد صدام نیست. حکومت صدام حسین بختک سیاهی بر سر مردم عراق است که در ایجاد و کمک به ادامه حیات آن، آمریکا بدون نقش نبوده است. سال ها با همین صدام به تبادل اطلاعات و معاملات پشت پرده پرداخته است و حتی در حمله به کویت و اشغال آن سفیر آمریکا طرف مشورت صدام بوده و چراغ سبز هم داده بود.

اگر هدف برکناری صدام بود، این کار از طرق دیگر و با استفاده از اهرم ها و تصمیمات سازمان ملل نیز امکانپذیر بوده است. بی اعتنائی مطلق آمریکا به هر راه حل دیگری غیر از جنگ، بیانگر قصد امریکا در تحمیل جنگ بر جامعه بین المللی و ایجاد فضای تشنج در مناسبات بین المللی است. فضائی که در آن نه منطق گفت و گو و استدلال که زور و بمباران جاری است و از عقلانیت بشری در آن هیچ خبری نیست.

۷) جنگ آمریکا مورد مخالفت اکثریت دولت ها و همه بشریت متمدن جهان است. جنبش ضد جنگ که از ماه ها قبل از شروع این جنگ، برای جلوگیری از آغاز جنگ پا به عرصه وجود گذاشته بود، هم چنان در سراسر جهان علیه این جنگ و دولت های جنگ طلب صف کشیده است و

ادامه از صفحه ۲۰

تصمیم در مورد آینده عراق

- مسیر آینده عراق باید توسط خود مردم این کشور و از طریق رای آزادانه آن ها تعیین شود. برای تحقق این واقعیت از همین امروز باید هر گونه تصمیم گیری در مورد آینده عراق زیر نظر سازمان ملل صورت بگیرد و امور این کشور تا برگزیدن دولت منتخب مردم توسط شخصیت های ملی و مورد اعتماد مردم عراق اداره شود.

- ارتش آمریکا از عراق خارج شده و نظارت بر امور بازسازی تخریب های ناشی از بمباران ها به نیروهای ناظر سازمان ملل سپرده شود

- خلیج فارس منطقه غیر نظامی اعلام شود و هم زمان با خروج نیروهای خارجی از منطقه سیستم دفاعی مشترک منطقه ای بین کشورهای خلیج و زیر نظارت سازمان ملل ایجاد شود.

هیات اجرائی کمیته مرکزی

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۴ فروردین ۱۳۸۲ - ۱۳ آوریل ۲۰۰۳

کودکان مجروح، اشباح خونچکان



جواد مجابی

فراز گورهای کنده در باغچه به ناخنهای مادران
روز از وقاحت سیاست آشامان، نیرو گرفته
تا جرات کند چنین گستاخ و خونین
بر شهرهای جنگ و بر مصیبت انسان گذر کند.
این جا دیدن بگو به چه کاری می آمد؟
از مویه و سرود چه سود؟

کودکان مجروح، اشباح خونچکان
فراز گورهای کنده در باغچه به ناخنهای مادران
و گورهای تاریک پیران، تاریخی عبث در روشنای موشکها.
دستآورد یک سده را در سیاهچال حماقت مدفون کرده اند
دیگر نمی توان بر سرزمین های شیمیایی خفت و بیدار شد
جز با وحشت از تنفس آتش.

جنگ تنها خط خبر ماهواره نیست
شهرهای صلح و فردا فرو غلتید در عمق نفرین و عذاب
از اولین پروازها و خبرها

بر پوست تن ما مرگ و دشمنی هر دم خالکوبی می شود
در چشمان یک دیگر چون گنهکاران تبهکار می نگریم
این جا نشسته بودی نازنین ام در بی پناهی روزانه
اکنون مشت خاکستری
به باد رفته با خاکسترهای دیگر
هیچ ات نمی شناسد دنیا.

اقتدار جهان خوار
چنین جسور هیچ گاه به انهدام انسان بر نخاست

با توفان لیزرها و غرش جهنم
از ساقه گلی محزون به زیر سقف فقر
چه می خواهد آخرین دستآورد دانش انهدام؟
حق حیات انسان
هدفی ثابت
برای شلیک بمب افکنها.
چه می جویید
که فردا را مرده به دنیا می کشانید
بی نور صلح و امید؟

فروردین ۸۲ - تهران.

حمله به مجاهدین خلق، در بحبوحه جنگ عراق یک اقدام غیر انسانی است.

داشتن امنیت جانی و برخورداری از امکان خروج از عراق حق طبیعی نیروهای مجاهدین خلق است.

بر اساس اخبار منتشر شده مقرهای نیروهای سازمان مجاهدین خلق، در عراق مورد حمله قرار گرفته است و بر اساس اطلاعیه ای که از سوی سازمان مجاهدین خلق منتشر شده است، در این درگیری ها ۱۸ نفر کشته و ۴۳ نفر زخمی و تعداد نا معلومی نیز مفقود شده اند. سازمان مجاهدین خلق این حملات را به عوامل نفوذی حکومت اسلامی ایران نسبت داده است.

حمله به نیروهای مجاهدین خلق در بحبوحه جنگ فعلی در عراق یک اقدام غیر انسانی است. اقدام نظامی علیه این نیروها که اکنون هرگونه امکان عقب نشینی و خروج از عراق را به دلیل سیاست های غیر مسئولانه و سبک سرانه رهبران مجاهدین از دست داده اند، عین جنایت و بمثابه قتل عام انسان های بی دفاع می باشد.

هم چنین دولت آمریکا که با اشغال عراق امکان هرگونه دخالت سازمان ها و نهاد های بین المللی در این قبیل مسائل را منتفی کرده است، در برابر حفظ جان نیروهای مجاهدین خلق مسئولیت مستقیم دارد.

دفاع از نیروهای مجاهدین خلق و تلاش برای حفظ جان آن ها در مقابل یورش های کنونی نه به معنای تأیید سیاست های رهبری مجاهدین خلق و نه دفاع از هرگونه اقدامی است که این نیروها طی سال های گذشته و به دستور رهبری سازمان مجاهدین خلق انجام داده اند، بلکه دفاع از حقوق اولیه انسان هائی است که به مبارزه با یک حکومت دیکتاتوری در ایران برخاسته اند و در ادامه این مبارزه به صفوف سازمان مجاهدین وارد شده و اکنون در گوشه ای از عراق بدون هرگونه امکان عقب نشینی در منگنه یک جنگ تمام عیار گرفتار شده اند.

ما از سازمان های بین المللی و نهاد های مدافع حقوق بشر می خواهیم از تمامی امکانات خود برای حفظ جان نیروهای مجاهدین در خاک عراق و جلوگیری از تعرض به آن ها استفاده نموده و امکان انتقال آن ها به یک کشور ثالث را فراهم نمایند.

هیات اجرایی کمیته مرکزی
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۵ فروردین ۱۳۸۲ - ۱۴ آوریل ۲۰۰۳

اتحاد کار

شماره ۱۰۷
فروردین ماه ۱۳۸۲
آوریل ۲۰۰۳

ETEHADE KAR
APRIL 2003
NO. 107

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)
POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY STREET
PORT COQUITLAM. B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

اطلاعیه درباره سقوط دیکتاتوری صدام و تحولات جاری در عراق

تصمیم در مورد آینده عراق باید توسط مردم این کشور

صورت بگیرد

طی روزهای اخیر، دیکتاتوری صدام حسین بعد از ربع قرن در عرض چند هفته از هم پاشید و سربازان ارتش آمریکا بدون مقاومت چشمگیری در بغداد و دیگر شهرهای مهم عراق مستقر شدند. مجسمه ها و تصاویر بزرگ صدام به زیر کشیده شدند. نیروهای نظامی و انتظامی تسلیم شده و یا به خانه خود رفتند. در زندان ها گشوده شده اند. و از آن مشت آهنین در عرض مدت کوتاهی دیگر اثری برجای نمانده است.

سرنوشت رژیم صدام حسین، سرنوشت همه دیکتاتوری ها و از جمله استبداد مذهبی در میهن ماست. رژیم هائی این چنین که با سرنیزه بر سر مردم ایستاده اند و نه از حمایت که از نفرت مردم برخوردارند، در مقابل زور آزمائی شان با یک دشمن خارجی، هم چون ببر کاغذی فرو می ریزند. چنانکه طالبان افغانستان نیز چنین بودند. مردم اگر هم علیه اشغال خارجی باشند، موافق ماندن این خون آشامان نیستند و در نتیجه از خود مقاومتی هم نشان نمی دهند.

صدام رفت اما از خود برای مردم عراق ویرانه ای برجای گذاشت. در طول بیست و پنج سال حکومت صدام، عراق به یک کشور ورشکسته و ویران تبدیل گشت. مردم عراق سه جنگ مهیب را پشت سر گذاشتند. هشت سال جنگ با جمهوری اسلامی، سپس جنگ بر سر اشغال کویت و اکنون جنگ تحمیلی آمریکا بر مردم عراق که هنوز در جریان است. در این جنگ ها صد ها هزار نفر عراقی جان باخته اند. اقتصاد کشور ویران شده است. منابع ثروت آن به غارت رفته است و هم اینک برای مابقی آن، دولت پیروز در جنگ با صدام کیسه دوخته است. دولت آمریکا پیشاپیش "بازسازی" عراق را به شرکت های آمریکائی سپرده است، تا به حساب مردم عراق و غارت نفت این کشور، ویرانه های باقی مانده از بمباران های ارتش آمریکا را دوباره "بازسازی" کنند.

مردم عراق احساس دوگانه ای دارند. از یک سو سایه شوم رژیم ترور و سرکوب صدام حسین رخت بر بسته است، از طرف دیگر جایگاه این رژیم را اکنون نیروهائی گرفته اند که حضور آن ها چندین ربطی به رهائی آن ها ندارد و این رهائی در آستانه تبدیل شدن به یک اسارت جدید است.

خود صدام مصیبتی برای مردم عراق بود، اینک سقوط او نیز، خود به مصیبت بزرگ تری منتهی شده است. تانک های صدام از خیابان ها رخت بر بسته اند، اما جای آن ها را تانک های آمریکائی و انگلیسی پر کرده اند.

دولت آمریکا کتمان نمی کند که قصد سپردن امور به دست مردم عراق را ندارد و عراق را عجلتا توسط یک کابینه آمریکائی زیر نظر یک ژنرال ارتش این کشور اداره خواهد کرد. برای پیاده کردن چنین نقشه ای هم علیرغم رای اکثریت شورای امنیت سازمان ملل، جنگ در عراق به همه جهان تحمیل شده است. تلاش بر این بوده است که دست نهاد های بین المللی حتی از تاثیرگذاری بر تصمیمات در باره عراق نیز کوتاه گردد تا نهایتا و با تحمیل حضور دائم به مردم عراق، به جای سپردن اداره امور به رای و اراده خود مردم، همواره این کشور در دست مهره های دلخواه آمریکا دست به دست شود.

مردم عراق از دیکتاتوری صدام حسین خلاص شده اند، اما در آستانه قربانی شدن در کام سیاست های تجاوزگرانه و نواستعماری دولت آمریکا قرار دارند. آن ها برای رهائی از چنگال آهنین این "رهائی بخشان" و بمب افکن ها و تانک هایشان، نیازمند کمک همه مردم صلح دوست و آزادخواه جهان اند.

باید با تمام قوا بر اصل حق تخطی ناپذیر ملل در تعیین سرنوشت خویش و احترام به استقلال و تمامیت ارضی کشورها تاکید نمود و خواستار سپردن بلاد رنگ امور کشور عراق به دست مردم عراق شد.

ادامه در صفحه ۱۸